آسان ترین راه برای سیر و سلوك و تهذیب نفس

(خلاصه اى از كتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسى)

مؤلف : خواجه نصیرالدین طوسی

بازنویس : سید محمد رضا غیاثى كرمانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسى متوفاى 672 ه‍ ق یكى از نام آوران عرصه ادب و عرفان و فلسفه و اخلاق است كه به حق مى توان او را مصداق (و جعلنى مباركا اینما كنت) (1) دانست در هر عرصه اى كه قدم نهاده اثرات بسیار عظیم و شایسته و جاودانى از خود به جا گذارده كه بشریت به آن افتخار مى كند و جا داشته و دارد كه یكى از كوههاى كره ماه را كه با دوربین كشف شده است به نام زیباى خواجه نام گذارى كنند و رصدخانه او در مراغه پس از گذشت قرنها مورد بازدید و اعجاب و شگفتى دانشمندان جهان باشد.

خواجه همه عظمت و پیروزى هاى چشمگیر خود را در پرتو قرآن و شاگردى در مكتب اهل بیت عليهم‌السلام به دست آورده و افتخار آن را دارد كه مرقد پاك او نیز در جوار مزار مطهر دو امام عظیم الشان باشد، و خود وصیت كرد كه جنازه مرا پایین پاى امام كاظم عليه‌السلام دفن كرده و روى سنگ مزارم این آیه را بنویسید:

(و كلبهم باسط ذراعیه بالوصید) (2)

بارى خواجه از چنان عظمتى برخوردار است كه قطب الدین در كتاب محبوب القلوب مى گوید هر چه كه درباره او گفته شود در شاءن او نخواهد بود.

برخى معتقدند كه خواجه به چند دلیل آن چنان كه باید و شاید شناخته نشده است.

اول: شیعه بودن او با كه با فرهنگ حاكم روزگارش مغایرت داشته و طبیعى است براى كوبیدن وى كه از برجستگان تشیع است از هر نوع تلاشى فروگذار نشده است.

دوم: فیلسوف بودن او چرا كه متحجران و مقدس نمایانى كه حرمت عقل و تعقل را نادیده مى گیرند هرگز با فیلسوفى كه عقل حادى عشر نام گرفته روى خوش نشان نمى دهند.

سوم: همراهى ظاهرى و اضطرارى خواجه با هلاكوخان مغول.

به هر حال با انگیزه بزرگداشت نام و خاطره آن محقق بزرگ بر آن شدم كه كتاب زیباى اوصاف الاشراف آن بزرگ مرد دوران را كه درباره اخلاق است و در حقیقت از چهره درخشان اشراف و اعیان دین - كه همانا وارستگان و متخلقان به اخلاق الهى هستند - پرده برداشته؛ به نثر امروزى درآورده و به محضر اهل حقیقت و اصحاب فضیلت تقدیم كنم.

امید است كه مقبول حق باشد؛ و بزرگان اهل تمیز كه بر اشتباهات این كمترین اهل قلم مطلع مى شوند به نظر عفو نگریسته و با راهنمایى هاى خود مرا مرهون الطاف خویش بنمایند.

براى آنكه خوانندگان محترم از نثرى كه مرحوم خواجه در تنظیم این رساله از آن استفاده نموده است با اطلاع باشند بخشى از نص مقدمه آن محقق بزرگ را بدون تغییر و تبدیل كلمات آورده ام. (3)

انشاء الله این كار خدمتى به فرهنگ اسلامى محسوب شود و مورد قبول حضرت احدیت قرار گیرد. (آمین) .

زمستان 78

سید محمد رضا غیاثى كرمانى

## مقدمه ویراستار

باسم الله تعالى و له الحمد و الثناء

خلقت انسان براى نیل به كمال و شناخت و ستایش خداى سبحان است، و او مى فرماید:

من جن و انس را نیافریدم مگر براى اینكه عبادتم نمایند.

(و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) (4)

و این مطلب با سیر باطنى بشرى از مبادى (كه: ایمان، ثبات در عقاید، نیت قربت، راستى و درستى راه، و رو نمودن به سوى خالق) براى وصول به مقاصد عالى و هدف نهایى (كه فناى در ذات ربوبى است) حاصل مى شود، با مراعات مراحل دیگر آن چون: توبه، بى رغبتى به امور دنیوى و مادى، ممانعت نفس از پیروى شهوات، محاسبه و مراقبه، تقوا، عدم توجه به محسوسات ظاهرى، تفكر، خوف و رجاء، صبر و شكر، اشتیاق به حصول كمال، اعتقاد مطابق با واقع و اطمینان، توكل، رضا و تسلیم، و بالاخره توحید واقعى و اتحاد و وحدت، كه سبب كمال غایى نفس انسانى مى گردد.

خداى منان براى رسیدن نفس به ترقى و تعالى مطلوب، كرارا به تفكر و تدبر توصیه نموده، و از آن جمله فرموده: آیا با خود نمى اندیشند كه خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق نیافریده؟! .

(اولم یتفكروا فى انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق) (5)

مبدا سیر به سوى كمال از تفكر حاصل مى شود كه در روایات اسلامى نیز از سالها عبادت ارزشمندتر قلمداد شده است، و سبب پرهیز از هواهاى نفسانى و رسیدن به پاداش هاى بى كران اخروى خواهد شد، چنانچه در قرآن كریم آمده:

اما آن كه از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس خویش را از هوى باز دارد، قطعا بهشت جایگاهش مى باشد.

(و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى، فان الجنه هى الماوى) (6)

با خردورزى و خوف و رجاء و تهذیب نفس و تصفیه باطن است كه سالك حقیقى مى تواند از زیان واقعى جلوگیرى نماید و هر روز، گامى به سوى تكامل روحى و معنوى پیش رود، و این كلام رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همواره مد نظر داشته باشد كه:

هر كس دو روزش یكسان باشد ضرر كرده است.

(من استوى یوماه فهو مغبون) (7)

عمل به سفارشات الهى و معصومین عليه‌السلام تنها راه تضمین شده اى مى باشد كه اهل سلوك را به مقصد نهایى و قرب ربوبى رهنمون مى سازد. در این زمینه رهروان و عارفان بزرگ و سترگ كوى دوست! كتب فراوان و مختلفى از خود بر جاى نهاده اند، كه یكى از مبرزترین آنها سلطان الحكما و المحققین، استاد البشر، عقل حادى عشر خواجه نصیر الدین طوسى - قدس الله نفسه الزكیه است.

ولادتش: یازدهم جمادى الاولى 597 ه‍؛ زادگاهش: جهرود قم [یا طوس]؛ نامش: محمد؛ كنیه اش: ابوجعفر؛ لقبش: نصیرالدین؛ وفاتش: هجدهم ذیحجه الحرام 672 ه‍؛ مدفنش: كاظمین (پایین پاى دو امام معصوم عليهم‌السلام) .

از اساتیدش: فخر الدین محمد بن الحسن (پدرش) ، فرید الدین داماد نیشابورى، ابى السعادات اصفهانى، قطب الدین مصرى، كمال الدین یونس موصلى و معین الدین سالم بن بدران؛ و از شاگردانش: علامه حلى، قطب الدین شیرازى و ابن میثم بحرانى بوده اند.

مدتى مورد غضب حاكم قهستان، ناصرالدین ابوالفتح كه از سران فرقه اسماعیلیه بود قرار گرفت و در قلعه الموت زندانى گردید؛ و در سال 654 ه‍ با غلبه هلاكوخان مغول بر اسماعیلیان، آزاد شد؛ و چون خان مغول به ستاره شناسى و احكام نجوم علاقه مفرطى داشت، خواجه را كه به این دانش اشتهار یافته بود، گرامى داشت. (8) و وزیر خود نمود، و خواجه به ناچار گرفتار دربار مغول گردید، ولى از نفوذ و موقعیت والاى خود در دفع و كنترل شر وحشیان مغول از شیعیان و ترویج اسلام و تشیع و علم و ادب بهره جست و حتى جان بسیارى از فضلا و علما را از تیغ خونریز تاتار نجات داد؛ رصدخانه و مدرسه و كتابخانه اى در مراغه تأسیس نمود كه چهار صد هزار كتاب داشت! . (9) و آثار گرانسنگ قلمى خودش در علوم و فنون مختلف افزون بر یكصد و هشتاد جلد است. (10)

از آن جمله اخلاق ناصرى در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدن در حكمت عملى بر طریقه حكما مى باشد كه به درخواست ناصرالدین ابوالفتح نگاشته (و آن ترجمه و تخلیص طهارة الاعراق فى تحصیل الاءخلاق حكیم ابوعلى ابن مسكویه با اضافاتى از خویش است) . (11) و دیگرى اوصاف الاءشراف (كتاب حاضر) مى باشد كه به درخواست محمد بن الجوینى، مراحل سیر و سلوك را مختصر و مفید بیان داشته، و ویژگیهاى شرافتمندان درگاه ربوبى را برشمرده است.

این اثر نفیس عرفانى مكرر به چاپ رسیده، و اینك بازنویسى شده آن تقدیم صاحبدلان مى شود. انشاءالله همگان به مجاهده واقعى با نفس خود پرداخته و با پیراستن آن، توفیق شناخت سیر در راههاى كمال را یافته و در مسیر وصول به مقصد اعلى و قرب حق تعالى تلاش نموده و وعده محتوم الهى را از یاد نبریم كه فرموده:

آنان كه در راه ما كوشش كنند، قطعا به راههاى خویش هدایتشان خواهیم كرد.

(والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) (12)

محمد رضا الحاج شریفى الخوانسارى

محرم الحرام 1421/ اردیبهشت 79

## بخشى از نص مقدمه مرحوم خواجه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاسى بى قیاس بار خدایى را كه به سبب آنكه هیچ عقل را قوت اطلاع بر حقیقت او نیست و هیچ فكر و دانش را وسع احاطه به كنه معرفت او نه، هر عبارت كه در نعت (13) او ایراد كنند و هر بیان كه در وصف او بر زبان رانند اگر ثبوتى باشد از شائبه تشبیه معرا (14) در تصور نیاید، و اگر غیر ثبوتى بود از غائله تعطیل (15) مبرا در توهم نیفتد، از این جهت پیشواى اصفیا و مقتداى اولیا و خاتم انبیا محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت:

(لا احصى ثناء علیك انت كما اثنیت على نفسك و انت فوق ما یقول القائلون)(16)

و هزاران درود و صلوات و آفرین و تحیات بر روح مقدس او و ارواح پاكان و دودمان او خصوصا ائمه معصومین و برگزیدگان یاران او باد به حق الحق.

اما بعد، محرر این رسالت و مقرر این مقالت محمد الطوسى را بعد از تحریر اخلاق كریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حكما، اندیشه مند بود كه مختصرى در بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالكان طریقت (17) و طالبان حقیقت مبنى بر قوانین عقلى و سمعى و منبى (18) از دقائق نظرى و عملى كه به منزلت لب آن صناعت و خلاصه آن فن باشد مرتب گرداند و اشتغال بدان مهم از كثرت شواغل بى اندازه و موانع بى فایده میسر نمى شد، و اخراج آنچه در ضمیر بود از قوه به فعل دست نمى داد.

تا در این وقت كه اشاره نافذ خداوند (19) صاحب اعظم نظام و دستور عالم، والى السیف (20) و القلم، قدوة (21) اكابر العرب و العجم، شمس الحق و الدین، بهاء الاسلام و المسلمین، ملك الوزارء فى العالمین، صاحب دیوان الممالك، مفخر الاشراف و الاعیان، مظهر العدل و الاحسان، افضل و اكمل جهان، ملجا و مرجع ایران، محب به اتمام آن اندیشه نفاذ (22) یافت، بر نوعى كه فرصت دست داد و وقت و حال اقتضا كرد با وجود عوایق (23) و وفور علایق، آنچه خاطر به ایراد او مساعدت نمود در تقریر آن موانع مسامحت كرد، از جهت انقیاد امر آن بزرگوار و امتثال فرمان مطاع او چند باب مشتمل بر شرح آن حقایق و ذكر آن دقایق در این مختصر وضع كرد و در هر باب آیتى از تنزیل مجید كه:

(لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه) (24)

كه به استشهاد وارد بود ایراد كرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرح نیافت بر آنچه به آن نزدیك بود اقتصار كرد و آن را اوصاف الاشراف نام نهاد، اگر پسندیده نظر اشرف گردد مقصود حاصل شود، والا چون تمهید معذرت تقدیم یافته است مكارم اخلاق و محاسن شِیم ذات شریف او اثر این هفوات (25) را به ذیل مغفرت پوشیده گرداند. ایزد سبحانه و تعالى همچنان كه او را در عالم مجازى به مرتبه سرورى و فرماندهى مخصوص گردانیده است در عالم حقیقى نیز به رافت یزدانى و دولت جاودانى موید و موصوف گرداند.

(انه اللطیف المجیب) (26)

## لوازم سیر و سلوك

هر كسى كه به خود و كردار و رفتار خویش بنگرد بى تردید خود را نیازمند به دیگران مى بیند، و هر كه نیازمند به غیر باشد ذاتا ناقص است و هر گاه انسان از نقص خویش آگاه باشد در درون خود انگیزه اى براى نیل به كمال مى یابد، و لذا احساس نیاز به حركت به سوى كمال پیدا مى كند، اهل طریقت این حركت را سلوك مى نامند. براى چنین كسى كه به سلوك رغبت پیدا كرده توجه به شش امر لازم است.

1- مبدا سیر و سلوك و تهیه مقدمات و زاد و توشه. یعنى بداند كه از كجا باید سلوك را آغاز كرد و چه مقدماتى را باید فراهم نمود.

2- رفع موانع سیر و سلوك. یعنى: باید موانعى كه انسان را از حركت و سیر و سلوك باز مى دارد شناسایى و رفع كرد.

3- سیر و سلوك. یعنى پیمودن راه و آغاز حركتى كه انسان را از مبدا به مقصد مى رساند و حالاتى كه در آغاز كار براى سالك پیش مى آید.

4- حالاتى كه در اثناى سیر و سلوك براى سالك پیش مى آید.

5- حالاتى كه پس از سیر و سلوك براى واصلان و به مقصد رسیدگان رخ مى دهد.

6- پایان سلوك كه آن را فناء در توحید مى نامند.

و هر یك از این امور به غیر از امر ششم كه پایان حركت است مشتمل بر امور دیگرى است كه آنها را در شش باب و هر باب را در شش فصل ارائه مى نماییم.

و اما امر ششم چون قابل تكثیر نیست از این امر مستثنى است، چرا كه حصول هر بخشى از حركت مسبوق به بخشى دیگر است كه قبل از آن وجود داشته و سابق بر بخشى دیگر از حركت است كه در آن خواهد آمد و چون آخرین بخش به عنوان پایان راه است و به دنبال آن بخش دیگرى وجود ندارد مشتمل بر امرى نخواهد بود.

و اما هر حالتى كه در مسیر و اثناى سیر و سلوك براى سالك رخ مى دهد واسطه اى بین حالت قبلى و حالت بعدى است كه اگر نسبت به حال قبلى مقایسه شود كمال و پسندیده و چون با حالت بعدى مقایسه شود نقص و ناپسند خواهد بود، و لذا پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

(من استوى یوماه فهو مغبون) (27)

و بزرگان گفته اند: (حسنات الابرار سیئات المقربین) (28)

انشاءالله این مطالب در ضمن فصول این مجموعه روشن خواهد شد.

پس از این مقدمه، به توفیق الهى به بیان ابواب و فصول این كتاب مى پردازیم.

باب اول: مبداء سیر و سلوك و تهیه مقدمات آن كه در ضمن شش فصل ارائه مى شود

## فصل اول: ایمان

خداوند تبارك و تعالى مى فرماید:

(الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئك لهم الامن و هم مهتدون) (29)

ایمان در لغت به معناى هر گونه تصدیق و باور داشتن است. و در اصطلاح محققان تصدیق به معلومات یقینى و باور قلبى به فرموده هاى پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد؛ و شناخت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شناخت خدا جدا نیست. خداوند قادر داناى سمیع و بصیرى كه پیامبران را فرستاده و قرآن را بر حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل فرموده، و واجب و مستحب و حلال و حرام مورد قبول و اتفاق امت اسلامى را بیان كرده است.

پس ایمان در بردارنده این مسائل است، نه كمتر و نه بیشتر، چرا كه كمتر از آن ایمان محسوب نمى شود و بیشتر از آن كمال ایمان است نه خود ایمان.

### علامت و نشانه ایمان

نشانه ایمان آن است كه انسان به آنچه كه باید بداند آگاه باشد، و آنچه را كه گفتنى است بگوید و آنچه را انجام دادنى است عمل نموده، و از آنچه كه احتراز از آن لازم است پرهیز كرده و دورى جوید. اینها كه گفتیم عمل صالح نام دارد كه لازمه ایمان و قابل افزایش و كاهش، مى باشد و لذا عمل صالح همه جا با ایمان ذكر مى شود، چنانكه خداوند مى فرماید:

(الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات) (30)

### مراتب ایمان

ایمان داراى مراتبى مى باشد و كمترین آن ایمان زبانى است كه خداوند در مورد آن مى فرماید:

(یا ایها الذین آمَنوا آمِنوا بالله و رسوله و الكتاب الذى نزل على رسوله) (31)

و باز در همین مورد مى فرماید:

(و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤ منوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فى قلوبكم) (32)

مرتبه بالاتر از آن ایمان تقلیدى است. یعنى مومن به آنچه كه باید بدان ایمان داشته باشد ایمان قطعى دارد ولى ایمان او قابل زوال است. البته اگر ایمان قطعى حاصل شود عمل صالح نیز به دنبال آن خواهد آمد، كه خداوند مى فرماید:

(انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا) (33)

مرتبه بالاتر از این، ایمان غیبى است كه خداوند در مورد آن مى فرماید:

(الذین یومنون بالغیب) (34)

این گونه ایمان همراه با یك نوع بصیرت درونى است و مقتضى ثبات قدم مى باشد و گویا مومن حقایقى را از پشت پرده غیب مشاهده مى كند.

مرتبه بالاتر از آن، ایمان كامل است كه خداوند در این مورد مى فرماید:

(انما المومنون اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا) (35) تا آنجا كه مى فرماید: (اولئك هم المومنون حقا) (36)

این ایمان همراه با یقینى است كه بعدا شرح آن را خواهیم داد و عالى ترین مراتب ایمان محسوب مى گردد.

در سیر و سلوك ایمانى، كمتر از ایمان غیبى، و حداقل كمتر از ایمان تقلیدى فائده اى ندارد. چون ایمان زبانى در حقیقت ایمان نیست كه خداوند مى فرماید:

(و ما یومن اكثرهم بالله الا و هم مشركون) (37)

و انسان براى سیر و سلوك حتما به ایمان بالاترى نیاز دارد. چون اگر ایمان قطعى به وجود كامل مطلق و آفریدگار جهان باشد، در پرتو این اعتقاد روح انسان آرامش پیدا كرده و سیر و سلوك براى او ممكن است و مى تواند به آسانى و سهولت به هدف نایل گردد.

## فصل دوم: ثبات

خداى تعالى درباره ثبات مى فرماید:

(یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فى الحیوة الدنیا و فى الآخره) (38)

ثبات حالتى است كه تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب كمال میسر نمى شود، زیرا هر كس كه در عقاید خود متزلزل باشد نمى تواند طالب كمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینكه كامل و كمالى وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب كمال وجود نمى گیرد، و تا تصمیم بر طلب كمال و ثبات در راه آن به دست نیاید و سیر و سلوك ممكن نیست، و كسى كه تصمیم دارد ولى ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است كه خداوند مى فرماید:

(كالذى استهوته الشیاطین فى الارض حیران) (39)

بلكه مى توان گفت متحیر و سرگردان، تصمیم هم ندارد و تا به یك سمت معین رو نیاورد حركت و سیر و سلوك از او صادر نمى شود و اگر هم حركتى بكند حركتى بى حاصل و بدون فائده است.

و اما علت ثبات یك فرد بصیرت درونى و اعتقاد به حقانیت عقاید خود و دریافت لذت نیل به كمال و ملكه (40) شدن این حالت درونى است به گونه اى كه زوال نپذیرد، و بدین گونه است كه از انسانهاى ثابت قدم همواره اعمال صالح صادر مى گردد.

## فصل سوم: نیت

خداى تعالى درباره نیت مى فرماید:

(قل ان صلوتى و نسكى و محیاى و مماتى لله رب العالمین) (41)

نیت به معناى قصد است و قصد حلقه اتصال بین علم و عمل مى باشد. چرا كه اگر كسى نداند كه باید كارى را انجام دهد قصد انجام آن را نمى نماید و تا چنین قصدى نكند آن عمل صورت نمى گیرد، و مبدا سیر و سلوك قصد است و بایستى سالك مقصد معینى را در نظر بگیرد و چون مقصد كمال مطلق است باید نیت تقرب به حق تعالى باشد، زیرا كه كامل مطلق ذات پاك اوست.

اگر چنین حالتى پیدا شد نیت بدون عمل از عمل بدون نیت بهتر خواهد بود، پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

(نیة المومن خیر من عمله) (42)

چون نیت به منزله روح و عمل به منزله جسم است و باز آن حضرت فرمودند:

(الاعمال بالنیات) (43) چنانكه حیات جسم مشروط به وجود روح است، و فرمودند:

(و لكل امرى ء ما نوى و من كان هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كانت هجرته الى الدنیا یصیبها او امراءة تزوجها فهجرته الى ما هاجر الیه) (44)

و اما عمل خیرى كه با قصد قربت صورت بگیرد مقتضى حصول كمال است چنانكه خداوند مى فرماید:

(لا خیر فى كثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و من یفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤ تیه اجرا عظیما) (45)

## فصل چهارم: صدق

خداى تعالى درباره صدق مى فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقین) (46)

صدق در لغت به معناى راست گفتن و وفاى به عهد است، ولى در اینجا به معناى راستى در گفتار و در نیت و در تصمیم و هم در وفاى به عهد و پیمان و نیز در همه حالات زندگى است، و صدیق كسى است كه در همه این موارد كه ذكر شد صدق به عنوان ملكه براى او حاصل شده باشد و در هیچ جا عین و اثرى از ناراستى در او نتوان یافت.

عالمان و دانشمندان گفته اند: اگر كسى چنین باشد خوابهاى او نیز همه راست و درست و خود مصداق:

(رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه) (47) خواهد بود و خداوند صدیقان را با پیامبران و شهیدان در یك ردیف ذكر فرموده است كه مى فرماید:

(فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین) (48)

و پیغمبران بزرگى مانند ابراهیم عليه‌السلام و ادریس عليه‌السلام را به عنوان صدیق معرفى مى كند و مى فرماید:

(انه كان صدیقا نبیا) (49)

درباره برخى از پیامبران نیز فرموده است:

(و جعلنا لهم لسان صدق علیا) (50)

و چون راستى و صداقت نزدیكترین راه به هدف مى باشد كسى كه در راه مستقیم سیر و سلوك كند كامیاب ترین افراد در راه رسیدن به مقصد خواهد بود انشاءالله.

## فصل پنجم: انابه

خداى تعالى در مورد انابه مى فرماید:

(و انیبوا الى ربكم و اسلموا له) (51)

انابه به معناى رو به خدا آوردن است كه به سه صورت حاصل مى شود.

1- انابه قلبى، كه انسان همیشه قلبا متوجه خدا باشد و در افكار و تصمیمات خود طلب قرب به پروردگار را بنماید. آنچنانكه خداوند مى فرماید:

(و جاء بقلب منیب) (52)

2- انابه زبانى، كه انسان همواره به ذكر خداوند و یاد نعمتها و مقربان الهى مشغول باشد چنانكه مى فرماید:

(و ما یتذكر الا من ینیب) (53)

3- انابه عملى، كه انسان همیشه به طاعت و عبادت مقرون به قصد قربت مانند نمازهاى واجب و نوافل و كارهاى مستحبى و توقف در مشاهد مشرفه و صدقه و احسان به بندگان و رساندن منفعت به خلق خدا و جلوگیرى ضرر از آنان، و صداقت در معامله و انصاف در مورد خود و خانواده، و خلاصه تمامى احكام شرع به قصد قربت و جلب رضایت الهى مشغول باشد. چرا كه خداوند مى فرماید:

(ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید. هذا ما توعدون و لكل ابواب حفیظ من حشى الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب ادخلوها بسلام ذلك یوم الخلود و لهم ما یشاءون فیها و لدنیا مزید) (54)

## فصل ششم: اخلاص

خداى تعالى در مورد اخلاص مى فرماید:

(و ما امروا الا یعبدو الله مخلصین له الدین) (55)

اخلاص در زبان فارسى به معناى ویژه ساختن و پاك كردن چیزى از چیز دیگر است كه همراه آن و یا آمیخته با آن است ولى منظور از اخلاص در اینجا آن است كه انسان هر چه را كه مى گوید و انجام میدهد با قصد تقرب به درگاه الهى و خاص و خالص براى خداوند باشد، به گونه اى كه هیچ غرض دنیوى و اخروى با آن آمیخته نباشد.

(الا لله الدین الخالص) (56)

ضد اخلاص آن است كه انسان غرض دیگرى جز رضاى خدا مانند حب مقام و مال و یا شهرت طلبى و یا طمع به ثواب آخرت و یا نجات از عذاب دوزخ داشته باشد و اینها همه شرك است.

### انواع شرك

شرك بر دو نوع است.

1- شرك جلى.

2- شرك خفى.

شرك جلى مانند: بت پرستى و غیر از این هر چه باشد، شرك خفى است. پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

(نیة الشرك فى امتى اخفى من دبیب النملة السوداء على الصخرة الصماء فى اللیلة الظلماء) (57)

شرك بدترین مانع در سیر و سلوك براى طالب كمال است.

(فمن كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرك بعباده ربه احدا) (58)

و وقتى كه مانع، یعنى شرك خفى بر طرف گردد سلوك و نیل به آن آسان خواهد بود.

در حدیث است كه:

(من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحكمه من قلبه على لسانه )(59)

باب دوم: درباره رفع موانع سیر و سلوك كه مشتمل بر شش فصل است

## فصل اول: توبه

خداى تعالى درباره توبه مى فرماید:

(توبوا الى الله جمیعا ایها المومنون لعلكم تفلحون) (60)

توبه به معناى برگشت از گناه است. قبل از هر چیز باید دانست كه گناه چیست تا بتوان از آن بازگشت نمود روشن و واضح است كه كارهاى انسان بر پنج نوع است.

1- كارى كه حتما باید انجام داد و ترك آن جایز نیست. (واجب)

2- كارى كه نباید انجام داد و انجام آن جایز نیست. (حرام)

3- كارى كه انجام آن از انجام ندادن آن بهتر است. (مستحب)

4- كارى انجام ندادن آن از انجام آن بهتر است. (مكروه)

5- كارى كه انجام دادن آن و ندادن آن یكسان است. (حلال)

گناه عبارت از كارى است كه از نوع دوم یعنى حرام مى باشد و توبه از آن بر همه عاقلان واجب است و منظور از گناه در اینجا تمامى گناهان فكرى و زبانى و عملى است كه با اختیار و اراده هر انسان عاقلى صورت مى گیرد.

و اما ترك مستحب كه از نوع سوم، و انجام مكروه كه از نوع چهارم است ترك اولى نامیده مى شود، و براى معصومین ترك اولى ناپسند است و بایستى از آن توبه كنند و براى اهل سیر و سلوك كه به غیر از خداوند مقصدى ندارند توجه به غیر خدا گناه محسوب مى شود و باید از آن توبه كنند. پس توبه بر سه نوع است:

1- توبه عام كه مربوط به همه بندگان است (كه بایستى از ترك واجبات و انجام محرمات توبه كنند) .

2- توبه خاص كه مربوط به معصومان است (كه بایستى از ترك اولى توبه كنند) .

3- توبه اخص كه مربوط به اهل سیر و سلوك است (كه بایستى از توجه به غیر خدا توبه كنند) .

و اما توبه گنهكاران از نوع اول است و توبه حضرت آدم عليه‌السلام و سایر انبیاء از نوع دوم و توبه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مى فرماید:

(و انه لیغان على قلبى و انى لاستغفر الله فى الیوم سبعین مرة) (61) از نوع سوم است.

### توبه عام

و اما توبه عام متوقف بر دو شرط است.

1- آگاهى نسبت به تمامى كارها كه كدام كار موجب رسیدن به كمال، و كدام كار موجب نقص است.

البته كمال بر حسب اشخاص گوناگون است. براى برخى از افراد نجات از عذاب، و براى عده اى رسیدن به ثواب و براى گروهى رضا و تقرب به پروردگار است.

نقص نیز مانند كمال گوناگون است براى برخى عملى كه موجب استحقاق كیفر است و براى عده اى عملى كه موجب محرومیت از ثواب است و براى گروهى عملى كه موجب غضب آفریدگار یعنى لعنت است نقص محسوب مى گردد.

2- آگاهى نسبت به فائده كمال، یعنى رضاى خداوند، و ضرر نقص، یعنى غضب الهى.

هر عاقلى كه این دو شرط، یعنى این دو آگاهى را دارا باشد گناه نمى كند و اگر احیانا مرتكب شده باشد توبه مى نماید.

### كیفیت حصول توبه

توبه به سه صورت تحقق مى یابد:

1- توبه نسبت به گذشته.

2- توبه نسبت به حال حاضر.

3- توبه نسبت به زمان گذشته و آینده.

### توبه نسبت به زمان گذشته

اما توبه نسبت به كار گذشته بر دو قسم است.

1- پشیمانى و تاسف فراوان بر گناهى كه در گذشته از انسان صادر شده است كه درباره آن رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفته اند:

(الندم توبه) (62)

2- جبران گناهانى كه در گذشته واقع شده اند كه این نیز بر سه نوع است.

اول: آنچه كه انسان انجام داده و نسبت به ساحت قدس پروردگار نافرمانى محسوب گردیده است. (حق الله)

دوم: آنچه كه انسان نسبت به خود انجام داده و خود را در معرض غضب الهى درآورده است. (حق النفس)

سوم: آنچه كه انسان نسبت به دیگران انجام داده و به وسیله گفتار یا كردار خود موجب ضرر و زیان براى آنان گردیده است. (حق الناس)

و اما راه جبران گناهانى كه در مورد دیگران انجام داده است اگر زبانى بوده بایستى از آنها عذرخواهى كند و یا جبران نماید یا به هر صورت رضایت آنها را به دست آورد. و اگر عملى بوده بایستى حق آنها را به خودشان در صورتى كه زنده اند به خودشان و در صورتى كه از دنیا رفته اند به وارثان آنها برگرداند و یا رضایت آنان را به دست آورد و كیفرى را كه معین شده تحمل بنماید.

و اگر كسى را كشته باشد باید رضایت اولیا او را فراهم كند، چرا كه تحصیل رضایت مقتول محال است، و اگر این شرایط و سایر شرایط توبه را تحصیل كند امیدوار باشد كه خداوند در آخرت او را مورد رحمت واسعه خویش قرار دهد.

و اما جبران گناهانى كه در حق خود انجام داده آن است كه كیفر دنیوى یا دینى را كه مقرر شده است تحمل نماید. (مثل حدود و كفارات) .

و اما راه جبران گناهانى كه در حق خداوند انجام داده آن است كه تضرع و زارى و انابه به درگاهى الهى نموده و عبادت و ریاضت داشته باشد، البته به شرطى كه حق الناس و حق النفس را ادا كرده و جبران نموده باشد.

### توبه نسبت به زمان حال

توبه نسبت به زمان حال بر دو صورت است كه بایست توبه كننده انجام بدهد.

1- گناهى را كه در حال حاضر مرتكب مى گردد، به قصد قربت ترك كند.

2- از تعدى و ستم به دیگران خوددارى كرده و خسارات مظلومان و ستمدیدگان را جبران بنماید.

### توبه نسبت به آینده

توبه نسبت به زمان آینده نیز به دو صورت تحقق مى یابد.

1- تصمیم قطعى بر عدم تكرار گناه در آینده كه حتى اگر او را بكشند یا به آتش بسوزانند، نه از روى اختیار و نه اجبار، دیگر راضى به ارتكاب آن گناه نگردد.

2- تصمیم بر آن كه در آینده ثابت قدم در این راه باشد، حتى براى اینكه مبادا مرتكب گناه گردد نذرى نموده و یا كفاره اى قرار دهد كه اگر بار دیگر مرتكب آن گناه شد مجبور به تحمل و پرداخت آن گردد و تا وقتى كه عزم را جزم نكرده و یا احتمال برگشت به آن گناه در اندیشه او وجود داشته باشد ثبات قدم حاصل نمى شود و باید به قصد قربت این كارها را انجام دهد تا مصداق كلام رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردد:

(التائب من الذنب كمن لا ذنب له) (63)

اینها كه گفتیم همه در رابطه با توبه عام است كه خداوند درباره آن فرمود است:

(یا ایها الذین آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان یكفر عنكم سیئاتكم) (64)

(انما التوبة على الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب الله علیهم) (65)

### توبه خاص و اخص

توبه خاص توبه از ترك اولى است و شرایط آن نیز نظیر همین شرائط توبه عام است. و لذا در این مورد خداوند مى فرماید:

(لقد تاب الله على النبى و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فى ساعة العسرة) (66)

و اما توبه اخص نسبت به دو چیز حاصل مى شود:

1- توبه از توجه و التفات به غیر مطلوب یعنى عالى ترین مرحله كمال كه در این مورد گفته اند:

(الیمین و الشمال مضلتان) (67)

2- توبه از برگشت و یا توقف در مرحله اى كه عبور از آن براى اهل سیر و سلوك واجب، و توقف در آن براى آنان گناه محسوب مى شود. یعنى نباید به یك مرحله از كمال اكتفا كرده و به همان مرتبه به چشم رضایت بنگرند كه این كار نسبت به آنان گناه محسوب مى شود كه گفته اند:

(حسنات الابرار سیئات المقربین)

پس اهل سیر و سلوك در هر مرحله اى كه از كمال قرار بگریند؛ بایستى به مرحله بالاتر توجه كنند، و توقف در آن را براى خود جایز ندانند و با توبه و استغفار و ترك اصرار و پشیمانى از غفلتهاى گذشته و تضرع به درگاه الهى خود را پاك گردانند.

فان من تاب و اخلص لله فالله له ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین (68)

## فصل دوم: زهد

خداى تعالى درباره زهد مى فرماید:

(و لا تمدن عینیك الى ما متعنا به ازواجا منهم زهره الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربك خیر و ابقى) (69)

زهد به معناى بى رغبتى است و زاهد كسى است كه به امور دنیوى مانند خوردنى ها و آشامیدنى ها و پوشاك و مسكن و شهوات و لذات و مال و مقام و شهرت و تقرب به حكمرانان و حكمرانى و هر آنچه كه به وسیله مرگ از انسان گرفته مى شود رغبت نداشته باشد، البته نه به خاطر ناتوانى و نادارى (70) و یا جهل و نادانى، (71) یا به خاطر غرضى (72) یا به جهت عوضى در مقابل آن (73) بلكه اگر كسى به خاطر دنیوى بودن این امور نسبت به آنها بى اعتناى باشد در این صورت زاهد نامیده مى شود زاهد حقیقى آن است كه منظور او از زهد حتى نجات از آتش جهنم و رسیدن به ثواب بهشت نیز نباشد، بلكه زهد به خاطر دریافت فواید و بركاتى كه دارد به صورت ملكه اى در وجود او حاصل شده و آلوده به طمع یا امید یا غرضى دنیوى و اخروى نباشد.

تحصیل ملكه به این صورت است كه انسان خود را از خواهشهاى نفسانى باز دارد و با كارهاى دشوار ریاضت بدهد تا ترك غرض در او راسخ گردد.

### حكایتى از یكى از زاهدان

در سرگذشت یكى از زاهدان گفته اند: سى سال كله پخته گوسفند و فالوده مى فروخت، ولى هیچ گاه از آن دو نمى خورد، علت آن را پرسیدند، گفت: یك زمان دل من هوس خوردن این دو را نمود. براى آنكه خود راگوشمال بدهم، شغل فروش این دو را انتخاب كردم تا با وجود آنكه در دسترس من هست از آن نخورم تا دیگر میل به لذتى پیدا نكنم. (74)

و داستان كسى كه در دنیا زهد پیشه خود كند ولى مقصود او نجات از آتش جهنم یا ثواب بهشت باشد، داستان كسى است كه از شدت پستى و دنائت طبع با وجود میل فراوان به غذا مدتها هیچ چیز نخورد تا در میهمانى كه در انتظار اوست بتواند غذاى فراوان بخورد! ، و یا مثل آن كسى است در تجارت كالایى داد و ستد كند تا به واسطه آن سودى ببرد؛ در حالى كه در سیر و سلوك باید انسان به منظور رفع شواغل، زهد ورزد تا به چیزى مشغول نگردد و از رسیدن به هدف باز نماند.

## فصل سوم: فقر

خداى تعالى درباره فقر مى فرماید:

(لیس على الضعفاء و لا على المرضى و لا على الذین لا یجدون ما ینفقون حرج) (75)

فقیر در لغت آن كسى است كه یا اصلا مال ندارد و یا اگر دارد كمتر از خرج زندگى اوست، ولى منظور ما از فقیر آن كسى است كه به مال و مسائل مادى رغبت ندارد، و اگر مالى هم بدست مى آورد به جمع آورى آن اهتمام نمى ورزد. البته نه از روى نادانى یا بواسطه مانع یا غفلت، یا به طمع رسیدن به شهوات و شهرت و نیكنامى و اشتهار به جود و بخشش، و یا خوف از عقاب جهنم، یا شوق به ثواب آخرت، بلكه به جهت بى اعتنایى به دنیا كه لازمه سیر و سلوك و اشتغال به مراقبت و رعایت جانب پروردگار است تا آنچه كه غیر خداست حجاب نگردد؛ و این فقر در حقیقت شعبه اى از زهد است. پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

(الا اخبركم بملوك اهل الجنه قالوا بلى قال كل مستضعف اغبر اشعث دى طمرین لا یعبوبه لو اقسم على الله لابره) (76)

و وقتى كه به آن حضرت گفتند: سرزمین بطحا و مكه پر از طلاست اگر مى خواهى به تو بدهیم در جواب عرض كرد:

(لا، بل اجوع یوما فاءسلاك و اشبع یوما فاشكرك) (77)

## فصل چهارم: ریاضت

خداى تعالى درباره ریاضت مى فرماید:

(و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى الماءوى) (78)

ریاضت در لغت به معناى رام كردن حیوان و منع آن از حركات نامطلوب و ایجاد ملكه اطاعت از صاحب خود در تمامى دستورات وى است. منظور ما نیز از ریاضت، ممانعت نفس حیوانى از پیروى قوه شهوت و غضب و پى آمدهاى این دو و رذایل اخلاقى و عملى مانند حرص بر جمع مال و مقام پرستى و لوازم آنها از قبیل حیله و مكر و خدعه و غیبت و تعصب و غضب و كینه و حسادت و فسق و غوطه ور شدن در شرور و تباهى و عادات ناپسند است.

و همچنین منظور از ریاضت ایجاد ملكه اطاعت نفس از عقل و عمل در جهت رسیدن به كمال ممكن است. و اما نفسى را كه تابع قوت شهوت باشد بهیمى گویند، و نفسى را كه تابع قوه غضبى باشد سبعى خوانند، و نفسى را كه رذایل اخلاقى را به صورت ملكه در خود درآورده باشد شیطانى مى نامند.

خداوند در قرآن این سه نفس را نفس اماره (79) خوانده است.

البته در صورتى كه این رذایل در نفس ثابت و راسخ گردیده باشند ولى اگر ثابت نباشند و یا گاهى تمایل به خیر و گاهى به تمایل به شر در انسان وجود داشته باشد و یا در صورتى كه میل به خیر پیدا شود از تمایل به شر پشیمان گردد و خود را سرزنش كند آن را نفس لوامه (80) نام نهاده است و اما نفسى را كه پیرو عقل است و طلب خیر به صورت ملكه در آن بوجود آمده است آن را نفس مطمئنه (81) نامیده است.

### هدف از ریاضت

و اما هدف از ریاضت سه چیز است.

1- رفع موانع و بازدارنده هاى ظاهرى و باطنى از وصول به حق.

2- مطیع ساختن نفس حیوانى در برابر عقل عملى به منظور طلب كمال.

3- ایجاد ملكه ثبات در نفس انسان در راستاى قبول فیض الهى به منظور رسیدن به كمال ممكن.

## فصل پنجم: محاسبه و مراقبه

خداى تعالى درباره محاسبه و مراقبه مى فرماید:

(ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه یحاسبكم به الله) (82)

محاسبه در لغت به معناى حساب كردن و مراقبه به معناى نگهدارى است. منظور ما از محاسبه آن است كه انسان طاعات و معاصى را حساب كند كه كدام بیشتر است. اگر طاعت بیشتر است بنگرد كه نسبت بیشتر بودن طاعات بر معاصى در مقابل نعمتهایى كه خداوند در حق او لطف فرموده چه اندازه است.

نعمتى مانند وجود او كه حكمتهاى فراوانى در آفرینش اعضاى او نهفته است كه عالمان علم تشریح به اندازه فهم و دانش خود چندین كتاب در شرح آن نوشته اند - و تازه قطره اى از دریا را نتوانسته اند بفهمند - و فواید فراوانى كه در نیروهاى نفس نباتى و حیوان انسان موجود است، و شگفتیهایى كه در روح او قرار داده كه مى تواند علوم و معقولات را به ذات خود ادراك و محسوسات را فهم نموده، و با ابزار و ادواتى كه در اختیار دارد قوا و اعضا را تدبیر نماید.

و همچنین روزى و رزقى كه از ابتداى خلقت براى انسان فراهم شده و اسباب رشد و پرورش او را چه از عالم بالا و چه از جهان خاكى آماده ساخته است، پس اگر آن مقدار طاعتى را كه بر معصیت غالب آمده با اینهمه نعمتهاى الهى و نعمت هایى كه قابل شمارش نیستند مقایسه كند متوجه تقصیر كوتاهى خود در همه حالات خواهد گردید و خداوند مى فرماید:

(و ان تعدو نعمد الله لا تحصوها) (83)

و اما اگر طاعت و معصیت او یكسان باشند، باید بداند كه در مقابل این نعمتها هیچ بندگى و سپاسگزارى ننموده است تقصیر و كوتاهى خود را واضح تر مى یابد.

و اما اگر معاصى بیشتر از طاعت او باشد پس واى بر او.

بنابراین اگر طالب كمال، این گونه خود را محاسبه كند از او جز طاعت سر نمى زند و با آنكه طاعت انجام مى دهد باز خود را مقصر مى بیند و لذا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

(حاسبو انفسكم قبل ان تحاسبوا) (84)

و اگر كسى خود را محاسبه نكند و در معصیت غوطه ور گردد، به مقتضاى این آیه كه مى فرماید:

(ان كان مثقال حبة من خردل اتینا بها و كفى بنا حاسبین) (85)

وقت محاسبه در عذاب الیم و زیان عظیم مى افتد. و در آن هنگام است كه:

(لا یوخذ منها عدل و لا یقبل منها شفاعة) (86)

پناه بر خدا از این روز! .

و اما مراقبه آن است كه انسان همیشه ظاهر و باطن خود را حفظ كند تا از او چیزى صادر نشود كه حسنات او را باطل گرداند، یعنى همواره ملاحظه احوال خود كند تا مبادا در نهان و آشكار معصیتى كند یا چیزى خواه كوچك و خواه بزرگ او را از سیر و سلوك باز دارد، و باید همیشه توجه به این آیه داشته باشد كه مى فرماید:

(واعلمو ان الله یعلم ما فى انفسكم فاءحذروه) (87) تا آنگاه انشاء الله كه به مرحله وصل و نیل به مقصود برسد.

(والله یوفق من یشاء من عباده انه هو اللطیف الخبیر)

## فصل ششم: تقوا

خداى تعالى در مورد تقوا مى فرماید:

(ان اكرمكم عند الله اتقكم) (88)

تقوا به معناى پرهیز از گناهان به واسطه ترس از خشم و دورى از درگاه خداوند است. همانطور كه بیمار خواهان معالجه، بایستى از مصرف آنچه كه به حال او مضر و مقتضى افزایش بیمارى است اجتناب كند تا معالجه گشته و درمان او نتیجه بخش باشد انسانهاى طالب كمال نیز بایستى از آنچه كه منافات با كمال دارد و یا مانع حصول كمال و یا بازدارنده سالك از مسیر كمال است اجتناب نمایند تا آنچه كه مقتضى وصول یا مؤ ثر در سیر و سلوك است سودمند واقع گردد.

(و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب) (89)

### عناصر تشكیل دهنده تقوا

تقوا در حقیقت مركب از سه چیز است.

1- خوف.

2- پرهیز از معصیت.

3- طلب تقرب الهى.

و شرح هر یك از این سه به طور كامل در این رساله در جاى خود بیان خواهد شد و در قرآن و احادیث از تقوا ستایش شده و از متقیان زیاد سخن به میان آمده كه نمى توان آنها را در این مجموعه ذكر نمود و هدف نهایى تقوا محبت خداوند تعالى است.

(بلى من اوفى بعهده فان الله یحب المتقین) (90)

باب سوم: درباره سیر و سلوك و طلب كمال و بیان حالات سالك كه در بردارنده شش فصل است

## فصل اول: خلوت

خداوند تعالى درباره خلوت مى فرماید:

(وذر الذین اتخذوا دینهم هزوا و لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا) (91)

در علوم حقیقى ثابت شده كه هر ذاتى كه مستعد قبول فیض الهى باشد با وجود استعداد و فقدان موانع از آن فیض محروم نخواهد بود، و كسى مى تواند در طلب فیض الهى باشد كه به دو امر آگاه باشد و این آگاهى را در همه حالات مقارن با استعداد قبول آن فیض داشته باشد.

1- بداند كه قطعا و بى تردید فیض خداوندى وجود دارد.

2- بداند كه وجود آن فیض در هر شخصى كه باشد زمینه كمال او خواهد بود.

### موانع بسیار مهم سیر و سلوك

پس از روشن شدن این مقدمه باید متذكر شویم كه طالب كمال بایستى پس از دارا شدن استعداد فیض الهى به رفع موانع بپردازد كه بالاترین آنها مشغله هاى مجازى هستند كه با مشغول كردن انسان به ماسوى الله از توجه تام و تمام او به مقصد حقیقى باز مى دارند.

این موانع بزرگ كه انسان را مشغول مى كنند عبارتند از:

1- حواس ظاهرى.

2- حواس باطنى.

3- نیروهاى حیوانى.

4- افكار مجازى.

حواس ظاهرى، مانند چشم كه با دیدن مناظر دلپسند، و گوش با شنیدن صداهاى طرب انگیزت و شامه با استشمام روایح دل انگیز، و نیروهاى چشایى و لامسه با خواسته هاى خود موجب مشغولیت انسان مى گردند.

حواس باطنى، مثل تخیل ها و توهم ها نسبت به عشق و نفرت و شادى و امثال اینها و یا یادآورى و تذكر خاطرات گذشته و یا تفكر و اندیشه در امور پر جاذبه اى چون مال و مقام موجب مشغولیت انسان مى شوند.

قواى حیوانى، مانند اندوه و ترس و غضب و شهوت و خیانت و خجالت و غیرت بى جا و رقابهاى ناسالم و پرهیز از اتفاقات ناگوار كه انسان را مشغول مى گردانند.

افكار مجازى، مثل تفكر در امور غیر مهم و یا علوم بى حاصل.

و خلاصه هر چه كه از این قبیل امور موجب اشتغال و حجاب از كمال براى انسان مى شود، مانع محسوب مى گردند.

خلوت عبارت از مرتفع ساختن این موانع است. پس صاحب خلوت باید جایى را انتخاب كند كه محسوسات ظاهرى نتوانند او را به خود مشغول سازند و قواى حیوانى را نیز ادب و تربیت نماید تا او را به جذب و دفع وادار نسازند و از افكار ماضى نیز به طور كلى روگردان شود چرا كه این فكرها همگى به مصلحت امر معاش برمى گردند و اما مصلحت امر معاد را امورى بر عهده دارند كه هدف آنها حصول لذات پایدار براى نفس مى باشد.

و پس از برطرف كردن موانع ظاهرى و باطنى و عامل اشتغال به ما سوى الله باید تمام همت و تصمیم خود را به كار بندد تا هدایاى غیبى و واردات حقیقى یعنى تفكر را كه در فصلى جداگانه ذكر مى گردد به دست آورد.

## فصل دوم: تفكر

خداى تعالى در مورد تفكر مى فرماید:

(اولم یتفكروا فى انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق) (92)

براى تفكر معانى زیادى گفته اند ولى بازگشت و خلاصه همه آنها در یك جمله است و آن اینكه: تفكر یعنى سیر باطنى انسانى از مبادى به مقاصد، و در اصطلاح دانشمندان نظر نیز به همین معنى است. و هیچ كس از مرحله نقص به مرتبه كمال نمى تواند برسد مگر آنكه سیرى داشته باشد. و لذا گفته اند: اولین واجب، تفكر و نظر است، و در قرآن مجید نیز آیات فراوانى در تشویق بر تفكر شده كه نمى توان همه آنها را برشمرد مثل:

(و ان فى ذلك لایات لقوم یتفكرون) (93)

و در حدیث آمده است:

(تفكر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة) (94)

ناگفته نماند كه مبادى سیر، یعنى از جایى كه بایستى حركت سلوك را آغاز كرد، آفاق و انفس و سیر به معناى این است كه آیات آفاقى و انفسى یعنى حكمت هایى كه در ذره ذره جهان هستى و وجود آدمى یافت مى شوند نشانه هایى بر عظمت و كمال آفریننده آنها گردد تا نور ابداع الهى در اجزاى جهان و جان مشاهده گردد كه خداوند مى فرماید:

(سنریهم آیاتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى یتبین انه الحق) (95)

و پس از آن دریافت شود كه وجود مقدس پروردگار بر هر چه كه غیر اوست شهادت و نظارت دارد چنانكه مى فرماید:

(اولم یكف بربك انه على كل شى ء شهید) (96)

پس از این نوبت به استشهاد مى رسد به این معنى كه در تك تك ذرات عالم هستى تجلى و ظهور الهى كشف مى گردد.

آیات آفاقى بعارت از شناخت واقعى موج -ودات عالم هستى ماسوى الله و فلسفه وجودى آنها به اندازه توان بشرى است. این شناخت از راه علم هیئت كه درباره آسمانها و ستارگان و حركات و اوضاع و مقدار جرم و ابعاد تاثیرات آنها بحث مى كند كیهان شناسى، و همچنین از راه علم زمین شناسى كه درباره تربیت عناصر و فعل و انفعالات آنها بر اساس صورتها و كیفیاتى كه دارند و كیفیت حصول طابیع و تركیب معادت و گیاهان و حیوانات طبیعت شناسى، و نیز از راه شناخت نفوس آسمانى و زمینى و مبادى حركت و تاثیر و تاثرات و ویژگى ها و مشتركات آنها بو دانشهایى چون علم اعداد و مقادیر و متعلقات آنها به دست مى آید. شناخت همه اینها آیات افاقى خوانده مس شود

و اما آیات انفسى عبارت از شناخت جسم و روان از راه علم تشریح فیزیولوژى و روانشناسى پسیكولوژى است. جسم انسان داراى اعضایى مفرد از قبیل استخوانها و عضلات و اعصاب و عروق و اعضایى مركب از قبیل اعضاى فرمانده و فرمانبردار است كه دارى ابزار و ادوات و قوا و وظایفى مخصوص و حالاتى چون سلامتى و بیمارى هستند و نیز روح انسان در ارتباط با جسم و داراى تاثیر و تاثر و عوامل نقض و كمال و سعادت و شقاوت دنویى و اخروى است. شناخت همه اینها آیات انفسى نامیده مى شود. آنچه كه گفتیم مبادى سیر است و تفكر كه در آغاز آمد عبارت از شناخت این آیات و آفاقى و انفسى است و اما مقاصد و منتهاى سیر را در آخر فصول و ابواب مطرح خواهیم كرد كه عبارت از رسیدن به عالى ترین مراتب كمال است.

## فصل سوم: خوف و حزن

خداى تعالى درباره خوف و حزن مى فرماید:

(و خافون ان كنتم مومنین) (97)

علما درباره فرق بین حزن و خوف گفته اند: حزن، اندوه نسبت به چیزى است كه از دست رفته و خوف، ترس نسبت به چیزى است كه هنوز نیامده است.

پس حزن عبارت از ناراحتى درونى نسبت به امرى ناگوار است كه واقع گشته و از بین بردن آن ممكن نیست و یا نسبت به از دست دادن یك فرصت و یا امر مطلوبى است كه جبران آن میسر نیست.

و اما خوف عبارت از ناراحتى درونى نسبت به امرى ناگوار است كه انتظار وقوع آن مى رود و عوامل پیدایش آن قابل تحقق هستند و یا نگرانى نسبت به از دست رفتن امرى مطلوب است كه جبران آن میسر نیست. پس اگر عوامل پیدایش چنین امرى قطعا و یا به احتمال بسیار زیاد اتفاق خواهد افتاد این را انتظار مكروه مى نامند و این انتظار موجب ناراحتى هاى شدیدى خواهد بود. ولى اگر عوامل پیدایش چنین امرى قطعا به وجود نخواهند آمد و فقط فكر تحقق آن موجب ناراحتى مى گردد. علت آن مالیخولیا است.

و اما خوف و حزن سالكان بى فایده نیست چون حزن اگر به خاطر ارتكاب گناهان یا به واسطه از دست دادن عمر در دورى از طاعات و عبادات و یا ترك سیر و سلوك و كمال باشد چنین حزنى موجب تصمیم به توبه خواهد گشت. و خوف اگر به سبب ارتكاب گناه و نقص و نرسیدن به درجه ابرار باشد موجب تلاش در كسب خیرات و مبادرت به سلوك راه كمال است.

(ذلك یخوف الله به عباده) (98)

كسى كه در مقام سیر و سلوك، خوف و حزن نداشته باشد شقاوت پیشه و قسى القلب است.

(فویل للقاسیة قلوبهم من ذكر الله اولئك فى ضلال مبین) (99)

و هر گونه احساس امنیتى كه در اثناى سیر و سلوك به خاطر از دست رفتن این خوف پدید آید موجب هلاكت خواهد گردید.

(افامنوا مكر الله فلا یاءمن مكر الله الا القوم الخاسرون) (100)

ولى اهل كمال و به مقصد رسیدگان از چنین خوف و حزنى مبرا هستند.

(الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) (101)

### فرق خوف و خشیت و رهبت

خوف و خشیت گر چه از نظر لغوى به یك معنى هستند ولى در اصطلاح اهل سیر و سلوك بین آنها فرق است: چرا كه خشیت به عالمان نسبت داده مى شود چنانكه خداوند مى فرماید:

(انما یخشى الله من عباده العلماء) (102)

و بهشت نیز مخصوص اهل خشیت است كه مى فرماید:

(ذلك لمن خشى ربه) (103)

ولى اینان خوف ندارند، كه مى فرماید:

(لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) (104)

پس خشیت آن ترسى است كه به واسطه فهم و ادراك عظمت و هیبت الهى و آگاهى به نقصان و قصور در بندگى و طاعت و یا احتمال ترك ادب در عبودت یا كاستى در عبادت حاصل مى شود و لذا خشیت نوع خاصى از خوف مى باشد. و این آیه كه مى فرماید:

(و یخشون ربهم و یخافون سوء العذاب) (105)

دلیل بر این ادعاست كه خوف اعم از خشیت و خشیت اخص از خوف است. و اما رهبت از نظر معنى به خشیت نزدیك است چنانكه مى فرماید:

(هدى و رحمة للذین هم لربهم یرهبون) (106)

سالك چون به درجه رضا برسد خوف او به امن مبدل مى گردد.

(اولئك لهم الامن و هم مهتدون) (107)

نه از هیچ امر ناگوارى نگران مى شود و نه به هیچ امر مطلوبى رغبت پیدا مى كند و این امنیت در پى كمال است، چنانكه آن امنیت كه قبلا گفتیم بر اثر نقص است. صاحب این امنیت خشیت نیز دارد تا آن گاه كه به نظر وحدت متجلى شود كه در آن صورت از خشیت نیز اثرى باقى نمى ماند چون خشیت از لوازم كثرت است.

## فصل چهارم: رجاء

خداى تعالى درباره رجاء مى فرماید:

(ان الذین امنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فى سبیل الله اولئك یرجون رحمة الله) (108)

اگر كسى انتظار و توقع یك امر مطلوبى را داشته باشد كه در زمان آینده حاصل گردد. و به این امید به تحصیل مقدمات آن بكوشد در نتیجه یك نوع فرح و خوشحالى درونى پیدا مى كند كه رجاء نامیده مى شود، پس اگر به طور قطع مقدمات را فراهم كرده است و مى داند كه مطلوب او یقینا در آینده حاصل مى شود آن را انتظار مطلوب مى نامند و شادمانى در آن صورت زیاد خواهد بود و اگر یقین و یا حداقل ظن به امكان تهیه مقدمات ندارد ولى در انتظار تحقق مطلوب است، آن انتظار را تمنى مى خوانند. و در عین حال انتظار مطلوب را داشته باشد چنین امیدى را رجاء ارباب غرور و حماقت مى نامند.

### خوف و رجاء و جایگاه آنها در سیر و سلوك

خوف و رجاء مقابل یكدیگر هستند و در مقام سیر و سلوك رجاء مانند خوف مشتمل بر فوائد فراوانى است. چرا كه رجاء باعث ترقى در درجات كمال و موجب سرعت سیر در طریق وصول به مطلوب است. چنانكه خداى سبحان مى فرماید:

(یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله) (109)

همچنین رجاء زمینه خوش گمانى به مغفرت و عفو الهى و اعتماد به رحمت پروردگار است چنانكه خداوند مى فرماید:

(اولئك یرجون رحمة الله) (110)

و در مورد حصول مطلوب بر اساس آن مى فرماید:

(انا عند ظن عبدى بى) (111)

یعنى من طبق گمان بنده ام عمل مى كنم. عدم رجاء در این مقام موجب یاس و ناامیدى است كه مى فرماید:

(انه لا یاءیس من روح الله الا القوم الكافرون) (112)

و شیطان نیز به سبب همین نومیدى به لعنت ابدى گرفتار شد پس:

(لا تقنطوا من رحمة الله) (113)

و اما وقتى كه سالك به مرتبه شناخت و معرفت رسید، رجاى او منتفى مى گردد، چون مى داند كه هر چه را كه باید آماده كند مهیا كرده و آنچه را كه شایسته نیست فراهم نكرده است، و در عین حال اگر هنوز رجاء داشته باشد یا از روى جهل به بایسته ها و نبایسته هاست، یا شكایت از مسبب الاسباب كه چرا از مطلوب خود محروم گردیده ام. (و این هر دو از سالكِ عارف به دور است) .

از فصل گذشته و این فصل معلوم گردید كه سالك تا وقتى كه به مقصد نرسیده و در سلوك مى باشد خوف و رجاء دارد، كه خداوند مى فرماید:

(یدعون ربهم خوفا و طمعا) (114)

چرا كه شنیدن آیات رحمت و غضب (وعد و وعید) و آگاهى از دلایل نقصان و كمال و احتمال وقوع هر كدام از آنان به جاى یكدیگر و احتمال محرومیت و عدم محرومیت از وصول به مقصد در پایان راه، همه اینها موجب رجاء و خوف مى گردند. و هیچكدام نسبت به یكدیگر كمتر یا بیشتر نیستند، و لذا فرموده اند:

(لو وزن خوف المومن و رجاءه لا عتدلا) (115)

چرا كه اگر رجاء بیشتر باشد موجب احساس امنیت نابجا مى گردد:

(اءفاءمنوا مكر الله) (116)

و اگر خوف بر رجاء غلبه كند موجب ناامیدى و یاس هلاك كننده مى شود كه فرمود:

(انه لا یاءیس من روح الله الا القوم الكافرون) (117)

## فصل پنجم: صبر

خداى تعالى درباره صبر مى فرماید:

(واصبروا )(118)( ان الله مع الصابرین) (119)

صبر در لغت به معناى خویشتندارى از جزع هنگام رخدادهاى ناگوار است، و طبیعتا درون انسان از اضطراب، و زبان انسان از شكایت، و اعضاء و جوارح انسان از حركات غیر عادى حفظ مى گردند.

### اقسام صبر

صبر بر سه گونه است.

1- صبر عوام كه خویشتندارى مصنوعى و ساختگى است تا مردم و عاقلان كه ظاهر حال آنها را مى بینند بپسندند.

(یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون) (120)

2- صبر زاهدان و عابدان و متقیان و بردباران، به خاطر رسیدن به ثواب اخروى كه مى فرماید:

(انما یوفى الصابرون اجرهم بغیر حساب) (121)

3- صبر عارفان كه گروهى از آنان از رخدادهاى ناگوار احساس لذت مى كنند زیرا مى اندیشند كه خداند آنان را به خاطر مبتلا ساختن به آن امر ناگوار از سایر بندگان جدا و ممتاز گردانیده است و مورد نظر الهى قرار گرفته اند كه مى فرماید:

(و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة فقالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة) (122)

### داستانى از صبر

در آثار آورده اند جابر بن عبدالله انصارى - كه یكى از اصحاب بزرگوار پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود - در آخر عمر به ضعف پیرى و ناتوانى مبتلا شده بود. حضرت باقر عليه‌السلام به عیادت او رفت و احوال او را پرسید، عرض كرد:

در حالتى هستم كه پیرى را از جوانى، و بیمارى را از تندرستى، و مرگ را از زندگانى بیشتر دوست دارم.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: من چنانم كه اگر خداوند مرا پیر نماید پیرى را بیشتر دوست دارم، و اگر جوان بدارد جوانى را بیشتر دوست دارم، و اگر بیمار بنماید بیمارى را، و اگر تندرست بدارد تندرستى را بیشتر مى خواهم و اگر مرگ دهد مرگ را، و اگر زندگى بخشد زندگانى را بهتر مى خواهم. جابر چون این سخن را شنید صورت آن حضرت را بوسید و گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راست گفت كه یكى از فرزندان مرا هم نام من مى بینى.

(و هو یبقرا العلم بقرا كما یبقر الثور الارض)(.)

یعنى: او علم را مى شكافد چنانكه گاو زمین را مى شكافد. و به این جهت آن حضرت را باقر علوم الاولین و الاخرین نامیده اند، و با توجه به مراتبى كه گفتیم معلوم مى شود كه جابر در مرتبه اهل صبر بوده، و حضرت باقر عليه‌السلام در مرتبه رضا بسر مى برده است. و بعدا شرح رضا داده خواهد شد انشاء الله تعالى.

## فصل ششم: شكر

خداى تعالى درباره شكر مى فرماید:

(و سنجزى الشاكرین) (123)

شكر در لغت ثناى بر منعم در مقابل نعمتهاى اوست، چون بالاترین نعمتها بلكه تمامى آنها از سوى خداوند است پس بهترین كار مشغول شدن به شكر الهى است. شكرگزارى به سه صورت تحقق مى پذیرد.

1- شناخت نعمت كه شامل آفاق و انفس (جهان و انسان) مى باشد.

2- وجد و خشنودى به واسطه دریافت آن نعمتها.

3- كوشش در جهت تحصیل رضاى منعم در حد توان بشرى كه با محبت و عشق درونى و ثناى شایسته ذات پاك پروردگار با زنان و عمل، و همچنین تلاش در جهت رضاى ولى نعمت خواه با طاعت و عبادت، و خواه با اعتراف به عجز و ناتوانى حاصل مى گردد. خداوند مى فرماید:

(لئن شكرتم لازیدنكم) (124)

و در روایت است كه:

(الایمان نصف صبر و نصف شكر) .

نصف ایمان صبر و نصف دیگر آن شكر است. چرا كه سالك همواره یا با امرى ناگوار مواجه است و یا امرى مطلوب و موافق میل، پس بایستى بر موافق شكرگزارى كند و بر ناگوار صبر نماید، و همانگونه كه در مقابل صبر جزع قرار دارد، در مقابل شكر كفر و كفران است و كفر نوعى از كفران محسوب مى گردد. كه خداوند مى فرماید:

(و لئن كفرتم ان عذابى لشدید) (125)

از اینجا روشن مى شود كه ارزش شكر از ارزش صبر بالاتر است چون در مقابل صبر جزع است و در مقابل شكر كفر و اگر كفر از جزع شدیدتر است شكر نیز از صبر عظیم تر مى باشد. و چون شكر هم با دل و هم با زبان و هم با اعضاى دیگر بدن است اینها همه خود نعمت الهى هستند و قدرت بر بكارگیرى این نعمتها در جهت شكر نیز خود نعمت دیگرى است پس اگر بخواهد بر هر نعمتى شكر بگزارد بایستى بر همین نعمت توفیق شكرگزارى نیز شكر بگزارد و سخن دراز گردد تا بى نهایت و همان بهتر كه شكر در آغاز و انجام با اعتراف به عجز و ناتوانى همراه باشد.

و اعتراف به عجز از شكر بالاترین شكرها است، چنانكه اعتراف به عجز از ستایش بزرگترین ستایش است. و لذا گفته اند: (لا احصى ثناء علیك انت كما اثنیت على نفسك و فوق ما یقول القائلون) (126)

### نكته

براى اهل تسلیم شكر منتفى است چون شكر مشتمل بر جبران نعمتهاى الهى است و كسى كه در مقام بندگى خود را نمى بیند چگونه در مقابل كسى كه همه چیز اوست مى تواند بروز و ظهورى داشته باشد، و لذا اوج شكر آنجایى است كه شاكر خود را داراى وجود، و منعم را نیز داراى وجود ببیند

باب چهارم: ذكر حالاتى كه براى سالك همزمان با سلوك تا رسیدن به مقصد حاصل مى گردد كه شامل بر شش فصل است

## فصل اول: اراده

خداى تعالى درباره اراده مى فرماید:

(و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشى یریدون وجه الله) (127)

اراده در لغت فارسى به معناى خواست و مشروط به سه چیز مى باشد.

1- شناخت مراد.

2- شناخت كمالى كه در مراد وجود دارد.

3- فقدان مراد.

پس اگر مراد از امورى باشد كه فعلا موجود نیست ولى مى توان آن را تحصیل نمود در صورتى كه اراده با قدرت ضمیمه گردد مراد حاصل مى شود، و نیز اگر مراد از امورى باشد كه موجود و حاصل باشد ولى حاضر نباشد اراده و قدرت موجب وصول به آن مى باشند، با این تفاوت كه اگر در حصول و وصول آن توقفى ایجاد گردد اراده در انسان حالتى را به وجود مى آورد كه آن را شوق مى نامند و شوق همواره قبل از وصال است و اگر وصال به مطلوب تدریجى باشد همین كه آثارى از مطلوب پیدا شد آن حالت، محبت (عشق) نامیده مى شود و عشق داراى مراتبى است كه آخرین مرحله آن مقارن با وصول كامل و انتهاى سلوك مى باشد.

و اما اراده به یك اعتبار مقارن با سلوك، و به یك اعتبار زمینه ساز سلوك است چون از یك سو طلب كمال نوعى از اراده است، و از سوى دیگر اگر به دلیل وصول به مقصد و یا علم به امتناع وصول به مقصد اراده از بین برود سلوك نیز قطع مى گردد و البته اراده اى كه مقارن با سلوك است مختص ناقصان مى باشد چون به كمال رسیدگان داراى چنین اراده اى نیستند بلكه اراده آنها عین كمال و محض مراد است.

### یك روایت جالب.

در روایت است كه: در بهشت درختى است كه آن را طوبى مى نامند و هر كس كه آرزویى داشته باشد آن درخت بى درنگ او را به آن آرزو مى رساند و نیز گفته اند: برخى از مردم ثواب اطاعت خود را در آخرت مى بینند، در حالى كه ثواب برخى از افراد عین عمل آنان است، و این سخن مؤ ید آن است كه اراده برخى از افراد عین مراد آنان مى باشد. زیرا كسى كه در سلوك به مرحله رضا برسد از خود اراده اى نخواهد داشت. یكى از بزرگان كه طالب این مرحله بوده چنین مى گوید:

(لو قیل لى ما ترید؟ اقول ارید ان لا ارید) یعنى: اگر از من بپرسند كه چه مى خواهى در جواب خواهم گفت كه: مى خواهم كه چیزى نخواهم.

## فصل دوم: شوق

خداى تعالى درباره شوق مى فرماید:

(و لیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربك فیؤ منوا به فتخبث له قلوبهم) (128)

شوق دریافت لذت محبت و عشقى است كه لازمه اراده شدید و آمیخته با رنج مفارقت است؛ و در حال سلوك پس از شدت ارادت، شوق ضرورى است، و چه بسا قبل از سلوك وقتى كه به كمال مطلوب آگاهى پیدا شود شوق نیز حاصل گردد؛ و سالك هر اندازه كه در سلوك ترقى و پیشرفت كند شوق او نیز بیشتر و صبر او كمتر خواهد شد تا آنگاه كه به مطلوب برسد و لذت او به اندوهى آمیخته نباشد و دیگر رنج مفارقت نداشته باشد، آنجا است كه شوق نیز به پایان مى رسد. و چه بسا ارباب طریقت مشاهده محبوب را شوق نامند به این جهت كه مطلوب آنها اتحاد است و هنوز حاصل نشده است.

## فصل سوم: عشق (محبت)

خداى تعالى درباره محبت مى فرماید:

(و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم كحب الله و الذین آمنوا اشد حبا لله) (129)

محبت به معناى ابتهاج و سرور نسبت به حصول یك مال، یا تخیل حصول یك مال خیالى یا واقعى قابل ادراك مى باشد.

به عبارت دیگر، محبت عبارت است از میل به آن چیزى كه به كمال انسان ذاتا و یا كمال محسوب مى گردد. و چون لذت عبارت از ادراك موافق طبع یعنى نیل به كمال است، محبت نیز از لذت یا تحصیل لذت خالى نیست.

محبت قابل شدت و ضعف مى باشد كه اولین مرتبه آن اراده است چرا كه محبت بدون اراده وجود ندارد و مرحله بعد وقتى است كه اراده همراه شوق مى آید، و مرحله بعد جایى است كه اراده و شوق موجب تحقق مراد شده باشند كه در این صورت محبت شدت بیشترى پیدا مى كند و تا وقتى كه بین انسان و مطلوب او مغایرت وجود دارد محبت نیز وجود دارد و عشق به معناى محبت بسیار زیاد است.

و چه بسا طالب و مطلوب در حقیقت متحد گشته ولى به یك اعتبار متغایر باشند و هر گاه كه این اعتبار از میان برخیزد محبت نیز برمى خیزد. پس پایان محبت، اتحاد است.

### سخنى از حكیمان درباره عشق

حكیمان گفته اند: محبت یا فطرى و غریزى است و یا اكتسابى، محبت فطرى و غریزى در تمامى موجودات وجود دارد، مثلا در فلك، محبتى است كه موجب حركت او مى گردد (130) ، و در هر عنصر كه میل به مكان و سایر احوال طبیعى از قبیل وضع و مقدار و فعل و انفعال دارد، و نیز در تركیباتى از قبیل مغناطیس در آهن ربا محبت نیز وجود دارد؛ محبت در گیاهان بیشتر از تركیبات است چرا كه رشد و تغذیه و تحصیل بذر و حفظ نوع مى نمایند و نیز در حیوانات بیشتر از گیاهان است، چرا كه انس و الفت به هم نوع و تمایل به آمیزش و علاقه و محبت نسبت به فرزند و هم نوع در آنها وجود دارد و لكن در انسان محبت غالبا از نوع اكتسابى است و سه چیز علت وجود آن در انسان مى باشد.

1- لذت خواه جسمانى خواه غیر جسمانى، خواه تخیلى خواه حقیقى.

2- منفعت خواه مجازى مانند منافع دنیوى كه نفع آن بالعرض است، و خواه حقیقى كه نفع آن بالذات است.

3- تشابه جوهرى كه خود نیز بر دو نوع است:

اول: تشابه جوهرى عالم مثل تشابه اخلاقى و مزاجى دو نفر كه از اخلاق و رفتار یكدیگر خشنود و راضى هستند.

دوم: تشابه جوهرى خاص مثل تشابه اهل حق با همدیگر كه همگى در پى كسب كمال از كامل مطلق هستند.

و چه بسا انگیزه یك محبت تركیبى دو و یا سه علت مذكور باشد یعنى هم لذت هم منفعت و هم تشابه دست به دست هم داده و موجب پیدایش محبتى گردیده است. البته محبت مبتنى بر معرفت و شناخت نیز وجود دارد، چنانكه عارف نسبت به ذات حق محبت دارد و چون لذت و منفعت و خیر همه از جانب آن كامل مطلق به او رسیده است نسبت به او عشق مى ورزد، و لذا مى فرماید:

(و الذین آمنوا اشد حبا لله) (131)

### سخنى از اهل ذوق در باب عشق

اهل ذوق گفته اند: رجاء، خشیت، شوق، انس، انبساط، توكل، رضا و تسلیم همگى از لوازم عشق و محبت هستند، چرا كه محبت با تصور رحمت محبوب مقتضى رجاء است و با تصور هیبت او، مقتضى خشیت، با تصور عدم وصول به او مقتضى شوق، با تصور تحقق وصول به او مقتضى انس، با تصور افراط انس مقتضى انبساط، با تصور اطمینان به عنایت مقتضى توكل، با تصور زیبایى هر چه كه از محبوب صادر مى شود مقتضى رضا، با تصور قصور و كوتاهى و عجز و احاطه و كمال و قدرت محبوب مقتضى تسلیم است.

و خلاصه آنكه محبت راستین یك چهره به تسلیم دارد آنگاه كه انسان محبوب خود را حاكم مطلق و خود را محكوم مطلق بداند، و یك چهره به فناء دارد آنگاه كه عاشق همه چیز را در معشوق دیده و خود را هیچ نبیند. اگر كسى به این مقام برسد تمامى ما سوى الله در نزد او حجاب خواهد بود. پس نهایت سیر و سلوك او این است كه از همه چیز، روگردان و با تمام وجود متوجه او باشد. (و الى الله یرجع الامر كله) (132)

## فصل چهارم: معرفت

خداى تعالى درباره معرفت مى فرماید:

(شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیر الحكیم) (133)

معرفت در لغت فارسى به معناى شناخت است. و در این جا منظور از معرفت، بالاترین مرتبه خداشناسى است، چرا كه خداشناسى مراتب فراوان دارد، و مراتب معرفت مانند شعله آتش است كه برخى فقط نام آن را شنیده اند كه موجودى سوزاننده است؛ هر چه به آن برسد مى سوزد و اثر آن در هر چه در آن افتد ظاهر مى شود و هر چه كه از آن بردارند كم نمى شود و هر چه كه از آن جدا گردد بر خلاف طبع آن خواهد بود. این موجود آتش نامیده مى شود.

در شناخت خداوند نیز برخى به همین اندازه اند كه نام آنها را مقلدان مى گویند مثل كسانى كه سخن بزرگان را در باب معرفت پذیرفته اند ولى دلیلى بر آن ندارند.

برخى كه به شناخت بالاترى رسیده اند دودى از آتش به آنها رسیده است و مى دانند كه این دود از چیزى برخاسته است پس حكم مى كنند كه دود اثر آن آتش است. در معرفت الهى نز برخى به همین اندازه اند كه اینها را اهل نظر مى گویند كه به برهان قاطع مى دانند كه صانعى هست و داراى آثارى مى باشد و آثار قدرت او را دلیل وجود او مى دانند.

از این دسته بالاتر كسانى هستند كه به واسطه مجاورت با آتش اثرى از حرارت آن احساس مى كنند و از آن نیز بهره مى برند، و در شناخت خداوند نیز برخى به این مرتبه رسیده اند كه مؤ منان به غیب نامیده مى شوند و خداى را از پشت پرده مى شناسند.

و بالاتر از این گروه كسانى هستند كه از آتش منافع فراوانى از قبیل پخت و پز و امثال آن برده اند، و در خداشناسى هم گروهى لذت معرفت را دریافته و به آن سرور مبتهج هستند.

تا اینجا مراتب اهل دانش از خداشناسان را گفتیم ولى بالاتر از اینها كسانى هستند كه خود آتش را مشاهده مى كنند و به واسطه نور آن آتش موجودات دیگر را نیز مشاهده مى كنند. در خداشناسى نیز گروهى را اهل بینش و هم چنین عارفان مى گویند و اینها هستند كه معرفت حقیقى دارند. و كسانى كه در مراتب بالاتر از این قرار گرفته اند اهل یقین مى باشند كه مقام بالاترى از عارفان دارند - درباره یقین و اهل یقین بعدا مطالبى را مطرح خواهیم كرد انشاء الله -.

برخى از اهل یقین از باب معاینه معرفت دارند كه اینها را اهل حضور مى نامند كه داراى اءنس و انبساط مى باشند و اما نهایت مراتب معرفت آنجایى است كه دیگر عارف از میان برخیزد مانند كسى كه در آتش سوخته و از بین رفته باشد.

## فصل پنجم: یقین

خداى تعالى در مورد یقین مى فرماید:

(و بالاخره هم یوقنون) (134)

در حدیث آمده است كه:

(من اعطى الیقین و من اوتى حظه منه لا یبال بما انتقص من صلوته و صومه) (135)

یقین در نزد نزد عرف به معناى اعتقاد جزمى مطابق با واقع و ثابتى است كه زوال آن ممكن نیست؛ و یقین در حقیقت تركیبى است از علم به معلوم و محال بودن خلاف آن.

### مراتب یقین و مثال آن

یقین داراى مراتبى است كه در قرآن كریم به علم الیقین و حق الیقین تعبیر شده است چنانكه در یك جا مى فرماید:

(لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لم لترونها عین الیقین) (136)

و در جاى دیگر مى فرماید:

(و تصلیة جحیم ان هذا لهو الحق الیقین) (137)

و همان طور كه آتش براى معرفت به طور مثال ذكر گردید در باب یقین نیز همین مثال وجود دارد.

یعنى هر چه به توسط نور آتش مشاهده شود مانند علم الیقین است، دیدن خود جرم آتش كه بر اشیاء قابل رؤ یت نور مى افكند به منزله عین الیقین است، و تاءثیر آتش در هر چه كه در آن بیفتند و هویت آن را از بین ببرد و فقط آتش بماند و نه هیچ چیز دیگر به منزله حق الیقین است؛ و جهنم گر چه خود عذاب است ولى چون افتادن در آن موجب سوختن و نابود شدن است دیدن آن از دور و نزدیك و ورود در آن براى این سه مرحله یقین مثال زده شده است. (و الله اعلم به حقایق الامور)

## فصل ششم: سكون

خداى تعالى در مورد سكون و آرامش مى فرماید:

(و الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله. الا بذكر الله تطمئن القلوب ) (138)

سكون بر دو گونه است.

1- سكون متعلق به اهل نقص كه این سكون قبل از سلوك است چرا كه صاحب آن از مطلوب و كمال بى خبر است و آن را غفلت مى گویند.

2- سكون متعلق به اهل كمال كه پس از سلوك و هنگام وصول به مطلوب حاصل مى شود كه آن را اطمینان مى خوانند.

و آن حالتى را كه بین این دو سكون وجود دارد حركت و یا سیر و سلوك مى گویند، و حركت از لوازم محبت است قبل از وصول و سكون از لوازم معرفت است مقارن با وصول و لذا گفته اند:

(لو تحرك العارف هلك و لو سكن المحب هلك)

یعنى: اگر عارف حركت كند هلاك مى شود و اگر محب ساكن باشد هلاك مى گردد.

از این مبالغه آمیزتر نیز گفته اند:

(لو نطق العارف هلك و لو سكت المحب هلك)

یعنى: اگر عارف حرف بزند هلك مى شود و اگر محب سكوت كند هلاك مى گردد.

این است حالات سالك تا آنگاه كه به مقصد برسد. والله اعلم.

باب پنجم: حالاتى كه براى سالك پس از سلوك حاصل مى گردد مشتمل بر شش فصل است

## فصل اول: توكل

خداى تعالى در مورد توكل مى فرماید:

(و على الله فتوكلوا ان كنتم مومنین) (139)

توكل به معناى واگذار كردن كار به كسى است. و منظور از آن در اینجا توكل بنده به خداست در كارى كه انجام مى دهد یا براى او پیش مى آید، چون او یقین دارد كه خداوند از او داناتر و تواناتر است، لذا كار خود را به او واگذار مى كند تا اگر تقدیر الهى باشد آن كار را به سامان برساند و به آنچه كه خداوند مقرر فرماید خرسند و راضى است، خداى منان خود فرموده:

(و من یتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره) (140)

خرسندى انسان نسبت به كار خدا این گونه حاصل مى شود كه تامل در حالات گذشته خود كند كه اول او را به وجود آورده است و چندین حكمت در آفرینش او قرار داده كه در تمام عمر نمى توان به یك هزارم آن پى برد، و سپس او را پرورش داده و از درون و بیرون او را مجهز نموده تا زندگى را ادامه دهد و از نقص به كمال برهد بدون آنكه از درگاه او درخواستى صورت گرفته باشد.

و بر طبق مصلحت، او را رشد داده تا بداند كه در آینده نیز هر چه كه لازم باشد فراهم خواهد كرد و از تقدیر و اراده الهى بیرون نخواهد بود، پس بر خداوند اعتماد مى كند و در وى اضطراب و نگرانى باقى نمى ماند و براى او یقین حاصل مى شود كه خداوند كار او را سامان مى بخشد چه اضطراب داشته باشد و چه نداشته باشد و لذا مى فرماید:

(من انقطع الى الله كفاه الله كل مؤ نته و رزقه من حیث لا یحتسب) (141)

و توكل آن نیست كه انسان دست از همه كارها بردارد و بگوید كه به خدا واگذار نمودم، بلكه به آن معنى است كه بعد از یقین به آنكه همه كاره به دست خدا است، بداند كه بسیارى از امور بر اساس شرایط و اسباب حاصل مى شوند، چون قدرت و اراده الهى به برخى از امور تعلق مى گیرد و به برخى تعلق نمى گیرد و قطعا اراده و قدرت الهى بر حسب شروط و عامل ویژه به چیزى تعلق مى گیرد، پس خویشتن و علم و قدرت خود را از جمله اسباب و شروط باید شمرد كه براى ایجاد و پیدایش برخى از امور باید حضور داشته باشند.

بنابراین باید در چنین كارهایى كه اراده و قدرت انسان نیز از شروط و اسباب پیدایش آنها است كوشا باشد، مثل كسى كه به واسطه او كار مورد علاقه محبوب و مولاى او حاصل مى گردد و اینجاست كه توهم اجتماع جبر و تفویض پیش مى آید. چون اگر آن كار را به مولا نسبت بدهد توهم جبر پیش مى آید و اگر به شروط و اسباب نسبت بدهد توهم تفویض لازم مى آید، ولى اگر به دقت بررسى شود نه جبر مطلق و نه تفویض مطلق هیچكدام لازم نمى آیند، و این همان كلام امام صادق عليه‌السلام است كه فرموده:

(لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) (142)

پس خود را در كارهایى كه به خود او مربوط مى شود متصرف مى داند، البته به منزله ابزار و ادوات نه به منزله فاعل و تصرف كننده در ابزار و ادوات. در حقیقت آن دو اعتبار كه یكى مربوط به فاعل و دیگرى مربوط به ابزار است متحد مى شوند، و هر دو از فاعل دانسته مى شوند و در عین حال نقش ابزار هم نادیده گرفته نمى شود.

البته این مطلب دقیقى است و جز با تمرین قوه تفكر و اندیشه نمى توان مسئله جبر و تفویض را حل نمود، و اگر كسى به این مرتبه برسد به یقین مى داند كه تقدیر همه موجودات در دست خداوند است و هر كارى كه انجام مى دهد در وقت و شرایط و با ابزار و علت خاصى آن را ایجاد مى كند و لذا تعجیل را در طلب یا تاءنى را در دفع آن موثر نمى داند و خود را نیز یكى از عوامل و شروط و اداوات مى بیند و از دلبستگى نسبت به امور عالم رهایى مى یابد و در كارهاى خود جدى تر مى شود به حقیقت این معنا را تصور مى كند كه:

(الیس الله بكاف عبده) (143)

و در زمره متوكلان قرار مى گیرد، و در حق چنین كسى این آیه نازل شده است:

(فازا عزمت فتكل على الله ان الله یحب المتوكلین) (144)

## فصل دوم: رضا

خداى تعالى در مورد رضا مى فرماید:

(لكیلا تاءسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم) (145)

رضا به معناى خشنودى است، و ثمره محبت و نتیجه عدم انكار ظاهرى و باطنى و قلبى و قولى و عملى نسبت به كار خدا است. مطلوب اهل ظاهر آن است كه خداوند از ایشان راضى باشد تا از خشم و كیفر او در امان باشند، ولى اهل حقیقت طالب این هستند كه از خداوند راضى باشند، و هیچ حالى از احوال گوناگون چون مرگ و زندگى و بقا و فنا و رنج و راحت و سعادت و شقاوت و ثروت و فقر مخالف طبع آنان نباشد و یكى را بر دیگرى ترجیح ندهند، چون مى دانند كه صدور همه این حالات از خداوند است و محبت خداوند در دل آنها راسخ و استوار است، پس افزون بر اراده و مراد او هیچ چیز نمى طلبند. و هر چه پیش آید به آن راضى و خشنودند.

### گفتارى از بزرگان در باب رضا

از یكى از بزرگان نقل مى كنند كه هفتاد سال عمر كرد و در مدت عمر خود یك مرتبه نگفت كاش چنین نبود و اى كاش چنان بود.

از بزرگى پرسیدند كه از رضا چه اثرى در خود یافتى؟ گفت: از رضا به من بویى نرسیده است، و در عین حال اگر من را به عنوان پلى بر دوزخ قرار دهند و تمامى خلائق از آن بگذرند و به بهشت بروند و مرا به تنهایى وارد دوزخ كنند به هیچ وجه در دل من تاثیرى ایجاد نمى شود كه چرا بهره من بر خلاف دیگران است.

هر كس كه یكسان بودن حالات مختلفى كه ذكر كردیم در دل او راسخ گردد مطلوب و مراد او در حقیقت همان است كه واقع شده است و لذا گفته اند: به هركس، هر چه داده اند همان است كه باید به او بدهند و رضاى خدا وقتى از بنده حاصل مى شود كه رضاى بنده از خدا حاصل شود.

(رضى الله عنهم و رضوا عنه) (146) پس تا وقتى كه كسى بر امرى از امور جهان هستى هر چه كه باشد اعتراض داشته باشد و یا به ذهن بیاورد و یا ممكن باشد كه به خاطر بیاورد از مرتبه رضا بى نصیب است.

و كسى كه به مرحله رضا بار یافته همواره در آسایش است خواه چیزى داشته باشد، یا نداشته باشد و در حقیقت نادارى او همه دارندگى است.

(و رضوان من الله اكبر) (147)

و لذا دربان بهشت را رضوان نامیده اند و گفته اند:

(الرضا باب الله الاعظم) (148)

چرا كه اگر كسى به مقام رضا برسد به بهشت خواهد رسید و در هر چه كه بنگرد به نور رحمت الهى مى نگرد كه مى فرماید:

(المومن ینظر بنور الله) (149)

زیرا خداوند پدیدآورنده همه موجوداب است و اگر امرى از امور عالم را نپسندد محال است كه به وجود درآید و اگر هیچ امرى از نظر انسان ناپسند نباشد از همه آنها راضى و بر هیچ از دست رفته اى غمگین و نسبت به هیچ دستاوردى شادمان و مسرور نخواهد بود.

(ان ذلك من عزم الامور) (150)

## فصل سوم: تسلیم

خداى تعالى در مورد تسلیم مى فرماید:

(فلا و ربك لا یومنون حتى یحكموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فى انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما) (151)

تسلیم در لغت به معناى باز پس دادن است. ولى در اینجا منظور آن است كه سالك هر چه را كه به خود نسبت داده است به خدا بسپارد، و این مرتبه از توكل بالاتر است، چون در توكل واگذار كردن كار به خدا و وكیل گرفتن پروردگار در آن كار است، و همچنان انسان ارتباط خود را با آن كار مى بیند، ولى در تسلیم قطع این تعلق و ارتباط به طور كلى است و همه كارها مربوط به خداوند است.

و نیز مقام تسلیم بالاتر از مقام رضا است چون در مرتبه رضا هر كار كه خدا انجام بدهد مورد رضایت بنده است، ولى در این مرتبه انسان اصلا طبع و موافق و مخالف طبع خود را به خدا واگذار كرده است و او را طبعى نمانده كه چیزى مخالف یا موافق آن باشد. پس آیه:

(لا یجدوا فى انفسهم حرجا مما قضیت) (152)

مربوط به مرحله رضا است و (یسلموا تسلیما) (153) به مرحله بالاتر از رضا نظر دارد.

چون سالك به نظر تحقیق بنگرد خود را برتر از حد رضا و حد تسلیم مى بیند زیرا در هر دو مرحله انسان خود را در مقابل خدا قرار داده است یعنى در مرحله رضا او راضى است و خدا مرضى عنه و در مرحله تسلیم او تسلیم كننده است و خدا پذیرنده ولى در مرحله توحید این اعتبارات نیز از میان برمى خیزد.

## فصل چهارم: توحید

خداى تعالى در مورد توحید مى فرماید:

(و لا تجعل مع الله الها اخر) (154)

توحید یكى گفتن و یك انجام دادن است و توحید در گفتار شرط ایمان به مبدا و آغاز معرفت و به معناى تصدیق وحدانیت خداوند است (انما الله اله واحد) (155)

و توحید در كردار كمال معرفت است كه بعد از ایمان حاصل مى شود، به این معنى كه اگر براى كسى یقین حاصل شود كه جز خداوند كسى وجود را افاضه نمى كند، و فیض الهى نیز وجود منفرد نیست، پس از كثرت، چشم مى بندد و همه را یكى مى بیند و یكى مى داند، پس در نهایت براى كثرت، و حدتى قائل است و از مرتبه: ( وحده لا شریك له فى الوهیته) (156)

به مرتبه: (وحده لا شریك له فى الوجود) (157) منتقل مى گردد.

در این مرتبه است كه ماسوى الله حجاب سالك مى شوند و نظر به غیر خدا را شرك مطلق محسوب مى كند و به زبان حال مى گوید:

(انى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشركین) (158)

## فصل پنجم: اتحاد

خداى تعالى در مورد اتحاد مى فرماید:

(و لا تدع مع الله اله آخر لا اله الا هو) (159)

توحید یكى كردن و اتحاد یكى شدن است. درباره توحید، خداوند فرمود:

(و لا تجعل مع الله اله آخر) (160)

و درباره اتحاد فرمود:

(و لا تدع مع الله اله آخر)

زیرا در توحید شائبه تكلف هست ولى در اتحاد نیست. پس هرگاه كه وحدت مطلق گشته و در ضمیر انسان راسخ گردد به گونه اى كه احساس دوگانگى بین خود و خداوند نكند به اتحاد رسیده باشد. اتحاد به آن معنى نیست كه برخى از كوتاه فكران مى پندارند كه مراد از اتحاد یكى شدن بنده با خداوند است (تعالى الله عن ذلك علوا كبیرا) بلكه مراد آن است كه همه او را مى بینند و نیاز به این تكلف ندارند كه بگویند هر چه غیر از او است از اوست، پس همه یكى هستند، بلكه به نور تجلى الهى بینا گشته و غیر او را نمى بینند و دیده و دیدارى در كار نیست و همه یكى مى شوند.

و دعاى حسین بن منصور حلاج مستجاب شد كه گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینى و بینك انى ینازعنى  |  | فادفع بفضلك انیى من البین (161)  |

و انیت او از میان برخاست تا توانست بگوید:

(انا من اهوى و من اهوى انا) (162)

و در این مقام معلوم مى شود آنكه گفت: (انا الحق) و (سبحانى ما اعظم شاءنى) (163) ادعاى خدایى نكرده، بلكه ادعاى نفى انیت خود و اثبات انیت غیر خود كرده است.

## فصل ششم: وحدت

خداى تعالى در مورد وحدت مى فرماید:

(لمن الملك الیوم لله الواحد القهار) (164)

وحدت به معناى یگانگى است كه برتر از اتحاد است، چون از اتحاد كه به معناى یكى شدن است بوى كثرت مى آید ولى در وحدت چنین شائبه اى وجود ندارد، در آنجا سكون، حركت، فكر، ذكر، سیر، سلوك، طلب، طالب، مطلوب، نقص و كمال همه از میان برمى خیزند.

(اذا بلغ الكلام الى الله فامسكوا) (165)

باب ششم: فنا

خداى تعالى در مورد فنا مى فرماید:

(كل شى ء هالك الا وجهه) (166)

در مقام وحدت سالك، سلوك، سیر، مقصد، طلب، طالب و مطلوب همه از میان برمى خیزند. همه چیز جز ذات او نابود مى شود.

و اثبات این سخن و بیان آن و نفى این سخن و بیان نفى هم نیست. چون اثبات و نفى مقابل یكدیگرند و دوگانگى مبدا كثرت است، و لذا نفى و اثبات در آنجا معنى ندارد، و نفى در نفى، و اثبات در اثبات و نفى اثبات و اثبات نفى نیز وجود ندارد.

این را فنا مى خوانند كه معاد مخلوقات به فناى آنها صورت مى گیرد، چنان كه آغاز آن هم عدم بوده:

(كما بداءكم تعودون) (167)

و معنى فنا یك طرف با كثرت دارد كه:

(كل من علیها فان و یبقى وجه ربك ذوالجلال و الاكرام) (168)

فناى به این معنى هم نباشد هر چه كه بتوان به زبان آورد یا در وهم گنجانید و یا به خاطر آورد در مورد فنا همه منتفى است:

(الیه یرجع الامر كله)

همه چیز به خداوند به طور كامل برمى گردد.

(والسلام على من اتبع الهدى. سبحان ربك رب العزه عما یصفون، و سلام على المرسلین، و الحمد لله رب العالمین، و الصلواة و السلام على سیدنا محمد و آله الطاهرین الطیبین الذین هم نقلوا من اصلاب الطاهرین الى ارحام المطهرات و الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا) (169)

## پی نوشت ها :

1- حضرت عیسى عليه‌السلام مى فرماید: «من هر كجا باشم خداوند مرا مایه بركت قرار داده است».

2- اشاره به این كه: این سگ آستان مقدس حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام است كه پاى خود را دراز كرده است. این آیه درباره سگ اصحاب كهف مى باشد كه دو دست خود را در غار گسترانیده بود. سوره كهف (18) ، آیه 18.

3- لازم به ذكر است كه تدوین این كتاب بر اساس نسخه كتاب اوصاف الاشراف، با تصحیح مرحوم حاج سید نصرالله تقوى كه همراه با ترجمه عربى آن توسط شیخ ركن الدین جرجانى - شاگرد علامه حلى -، و در سال 1345 با نظارت مرحوم علامه شعرانى، به سعى آقاى محمد مدرسى اعراب گذارى شده و در سال 1362 توسط انجمن اسلامى الغدیر به طبع رسیده است مى باشد.

4- ذاریات: سوره 51، آیه 56.

5- روم: سوره 30، آیه 8.

6- نازعات: سوره 79، آیه 41-40.

7- بحار الانوار: ج 71، ص 220، و در ص 173 به نقل از امام صادق عليه‌السلام آمده؛ و در كنز العمال: ج 16، ص 214 به نقل از امام حسن عليه‌السلام چنین ذكر شده: من كان یومه خیرا من غده فهو مغبون

8- تاریخ مغول (اقبال) : ص 502.

9- روضات الجنات: ج 6، برگرفته از ص 302، 314، 315، 316، 319 ریحانة الاءدب: ج 2، برگرفته از ص 171، 176، 177 و 181.

10- اءساس الاقتباس: (مقدمه) از صفحه 18 تا 31 نام 185، اثر خواجه ذكر شده.

11- اخلاق ناصرى: ص 5 - 4.

12- عنكبوت: سوره 29، آیه 69.

13- نعت = توصیف

14- معرا= خالى.

15- تعطیل= عدم شناخت عقلى.

16- بر ستایش تو قادر نیستم، تو همان هستى كه خودت درباره خود تصیف كردى و تو برتر از آن هستى كه گویندگان درباره تو مى گویند.

17- سالكان طریقت = اهل سیر و سلوك.

18- منبى = گزارشگر.

19- خداوند = مالك و پادشاه.

20- سیف = شمشیر.

21- قدوه = الگو و مقتدا.

22- نفاذ = تحقیق.

23- عوایق = موانع.

24- سوره فصلت: آیه 42. هیچ باطلى، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمى آید

25- هفوات= لغزشها.

26- خداوند لطیف و پاسخ دهنده است.

27- هر كس كه دو روز او مساوى باشد ضرر كرده است.

28- كارهاى پسندیده نیكان، كارهاى ناپسند مقربان درگاه الهى محسوب مى گردد.

29- سوره انعام: آیه 82. آنان كه ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نیامیخته اند داراى امنیت هستند و هدایت یافته اند.

30- سوره عصر: آیه 3. مگر آنانكه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند (در خسران و زیان نیستند)

31- سوره نساء: آیه 136. اى مومنان، به خدا و پیامبر و كتابى كه بر پیامبرش نازل كرده ایمان بیاورید

32- سوره حجرات: آیه 14. اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید بلكه بگویید تسلیم شدیم و ایمان در قلب شما وارد نشده است

33- سوره حجرات: آیه ى 15. مومنان كسانى هستند كه ایمان به خدا و پیامبرش داشته و دچار تردید نشده و جهاد كردند

34- سوره بقره: آیه 5. آنانكه ایمان به غیب دارند

35- سوره انفال: آیه 2. مومنان كسانى هستند كه وقتى كه نام خدا را مى شنوند قلبهایشان مى لرزد و وقتى كه آیات الهى براى آنها خوانده مى شود ایمان آنها افزوده مى گردد

36- آنها به راستى و حقیقتا اهل ایمانند

37- سوره یوسف: آیه 106. اكثر آنها ایمان به خدا نیاوردند مگر آنكه مشرك هستند

38- سوره ابراهیم: آیه 27. خداوند مؤ منان را با قول ثابت در زندگى دنیا و آخرت تثبیت مى كند

39- سوره انعام: آیه 71. مانند كسى است كه شیاطین او را در زمین افكنده و حیران است

40- ملكه در مقابل حال است. حال آن حالتى است كه زود از بین مى رود مثل زردى رنگ انسان ترسیده و سرخى رنگ انسان خجالت زده، ولى ملكه حالتى است كه به زودى زوال نمى پذیرد مثل شجاعت و حسادت و سایر ملكات اخلاقى.

41- سوره انعام: آیه 162. بگو به درستى كه نماز و اعمال و زندگى و مرگ من، همه براى خداوند جهانیان است

42- بحار: ج 70، ص 210، باب 53، روایت 32. نیت انسان مومن بهتر از عمل اوست

43- بحار: ج 67، ص 111، باب 30، روایت 21. اعمال با نیت شكل مى گیرند

44- بحار: ج 67، ص 111، باب 30، روایت 21. هر كسى در هر كارى هر نیتى كه بكند به آن دست خواهد یافت، و هر كسى كه به سوى خدا و پیامبرش هجرت كند هجرتش به سوى خدا و پیامبرش صورت مى گیرد، و هر كس كه به سوى دنیا هجرت كند كه بخواهد به آن دست یابد و یا بخواهد با زنى ازدواج كند هجرت او به سمت همان چیزى است كه به آن هجرت نموده است

45- سوره نساء: آیه 14. در بسیارى از نجواهاى شما خیرى نیست مگر آن كس كه فرمان به صدقه اى و یا كار پسندیده اى و یا اصلاح بین مردم بدهد و اگر كسى اینها را به قصد به دست آوردن رضاى الهى انجام بدهد به زودى اجر عظیمى به او خواهیم داد

46- سوره توبه: آیه 119. اى مومنان تقواى الهى پیشه كنید و با راستگویان باشید

47- سوره احزاب: آیه 23. آنان مردانى هستند كه عهد و پیمانى را كه با خدا بسته اند به مرحله صدق رسانیدند

48- سوره نساء: آیه 69. پس آنان با كسانى كه خداوند به آنها نعمت داده یعنى انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان هستند

49- سوره مریم: آیه 41. آن بزرگوار پیامبرى صدیق بود. این تعریف درباره دو پیامبر یعنى ابراهیم عليه‌السلام و ادریس عليه‌السلام آمده است

50- سوره مریم: آیه 50. و ما قرار دادیم براى آنها زبانى راست گو و بلندمرتبه

51- سوره زمر: آیه 54. و به سوى خدایتان انابه كنید و تسلیم او باشید

52- سوره ص: آیه 33. او با قلبى متوجه به خدا آمد

53- سوره مومن: آیه 13. كسى جز اهل انابه متذكر نیست

54- سوره ق: آیه 35-31. بهشت براى متقیان نزدیك مى گردد و (زمان آن) دور نیست. این وعده اى است كه به شما داده شده است و براى تمامى درها محافظانى وجود دارد. كسانى كه در پنهان از خدا بترسند و با قلب متوجه به خدا بیایند (به آنها گفته مى شود) وارد بهشت شوید با امنیت و سلامت. این روز جاودانگى است و هر چه بخواهد در آنجا وجود دارد و نزد ما بیشتر از آن نیز هست

55- سوره بینه: آیه 5. آنها، مامور نشدند مگر آنكه خداى را بپرستند در حالى كه دین را خالص براى او مى دانند

56- سوره زمر: آیه 3. آگاه باشید كه دین خالص از براى خداوند است.

57- بحارالانوار، ج 72، ص 96، باب 98، روایت 8. نیت شرك در میان امت من از حركت یك مورچه سیاه بر روى یك سنگ در دل شب سیاه مخفى تر است.

58- سوره کهف: آیه 110. هر كس كه طالب لقاى پروردگارش مى باشد باید عمل صالح انجام دهد و به عبادت پروردگارش هیچ كس را شریك نگرداند.

59- بحارالانوار، ج 70، ص 249، باب 54، روایت 25. هر كس كه براى خداوند چهل روز اخلاص ورزد چشمه هاى حكمت از قلبش جوشیده و بر زبانش جارى مى شوند.

60- سوره نور: آیه 31. اى مؤ منان همگى به سوى خداوند توبه كنید تا شاید رستگار شوید.

61- بحارالانوار، ج 63، ص 183. به درستى كه بر قلب من زنگارى مى نشیند و من هر روز هفتاد مرتبه استغفار مى كنم.

62- بحارالانوار، ج 8، ص 34، باب 21، روایت 5. پشیمانى توبه است.

63- بحارالانوار، ج 6، ص 21، روایت 16. كسى كه از گناه توبه كند، مانند كسى است كه اصلا گناه نداشته است.

64- سوره تحریم: آیه 8. اى مومنان، توبه كنید به سوى خداوند توبه اى نصیحت كننده، چه بسا خداوند گناهان شما را بپوشاند.

65- سوره نساء: آیه 17. توبه بر خداوند است براى كسانى كه از روى نادانى گناه مى كنند و به زودى توبه مى كنند پس خداوند بر آنها توبه مى كند.

66- سوره توبه: آیه 117. به تحقیق خداوند بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مهاجر و انصار كه از او در دوران سختى پیروى كردند توبه كرد.

67- بحارالانوار، ج 35، ص 366، باب 16، روایت 6. البته بحار از نهج البلاغه نقل مى كند و در هر دو ماخذ مضلة به صورت مفرد آمده، و شاید مرحوم خواجه به عنوان یك نكته ذكر كرده اند نه به عنوان روایت. و معنى آن چنین است: راست و چپ هر دو گمراهى هستند.

68- این عبارت عربى، تلفیقى از گفته هاى معصومین و قرآن است، نه اینكه آیه و یا روایتى مستقل باشد.

69- سوره طه: آیه 131. چشم خود را میفكن به آنچه كه، افرادى را به وسیله آن بهره مند ساختیم تا آنها را بیازماییم و آن شكوفه اى از زندگى دنیاست در حالى كه رزق خدایت بهتر و ماندگارتر است

70- ممكن است انسان به واسطه آن كه دسترسى؛ به امور مذكور ندارد نسبت به آنها بى اعتنا و بى رغبت باشد.

71- ممكن است انسان بى واسطه آن كه راههاى به دست آوردن موارد مذكور را نمى داند و یا لذتهاى ظاهرى آنها را ندیده است نسبت به آنها میل و رغبتى نداشته باشد.

72- ممكن است كه انسان به خاطر اینكه او را زاهد بنامند، یا از سرزنش مردم در امان باشد، و یا به جهت بهداشت تن و روان از امور مذكور اجتناب بنماید.

73- ممكن است كه كسى براى رسیدن به مقاماتى دنیوى یا اخروى از این امور یاد شده خوددارى ورزد.

74- ناگفته پیداست كه منظور از این مباحث تشویق به عدم بهرگیرى از نعمتهاى الهى نیست بلكه همانطور كه مرحوم خواجه فرموده اند ساختن خنجرى از فولاد تصمیم، و زدن بر دیده هوس است تا دل خداجوى آزاد گردد.

75- سوره توبه: آیه 91. بر كسانى كه ضعیف هستند و یا بیمارند و یا چیزى براى انفاق ندارند خرجى نیست.

76- بحار: ج 77، ص 3ت روایت 2. آیا شما را به فرمانروایان اهل بهشت آگاه نكنم؟ گفتند: آرى. فرمود: آن ضعیف و مستضعفى كهمویش آشفته و رنگش غبار آلود است و مردم به او اعتنا ننمایند، اگر خدا را سوگند دهد، خداوند دعایش را بپذیرد.

شكى نیست كه پیشوایان دینى ما كه خود مظهر پاكى و نظافت و زیبایى بودند مردمرا تشویق به آشفتگى و بى مبالاتى نمى كردند. بلكه منظور آن بزرگواران این بوده كه مردم به آراستگى هاى ناشى از خودخواهى و غرور نپردازند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این مطلب را به مختصر تفاوتى در آخرین وصایاى جامع خود به ابوذر غفارى فرموده اند كه در كتاب صحیفه اسلام (تاءلیف ویراستار این كتاب) ص 501 تا 503 شرح داده شده است.

77- بحار: ج 72، ص 64، روایت 13. خیر، بلكه یك روز گرسنه مى مانم و دست نیاز به سوى تو دراز مى كنم و یك روز سیر مى شوم و تو را سپاس مى گویم.

78- سوره نازعات: آیه 40 و 41. و اما هر كس كه از مقام خدایش بترسد و خود را از هوس باز بدارد پس بدارد پس بهشت جایگاه او خواهد بود.

79- در سوره یوسف: آیه 51 مى فرماید: ان النفس لاماره باسوء = نفس آدمى انسان را به بدى بسیار فرمان مى دهد.

80- در سوره قیامت: آیه 2 مى فرماید: و لا اقسم بالنفس اللوامة =یعنى سوگند به نفس لوامه.

81- در سوره فجر، آیه 27 مى فرماید: یا ایتها النفس المطمئنه ارجعى الى ربك راضیة مرضید =اى نفس مطمئنه به خدایت بر گرد در حالى كه از او راضى و مرضى هستى.

82- سوره بقره: آیه 284. اگر چیزى را در جان خود آشكار یا پنهان كنید خداوند به وسیله آن شما را محاسبه خواهد كرد.

83- سوره ابراهیم: آیه 34. اگر بخواهید نعمتهاى الهى را شمارش كنید نمى توانید.

84- بحار: ج 70، ص 73، روایت 26. قبل از آنكه شمار را محاسبه كنند خویشتن را محاسبه كنید.

85- سوره نساء: آیه 47. اگر به اندازه یك حبه خردل باشد آن را آورده و، خود آن را محاسبه مى كنیم.

86- سوره بقره: آیه 48. نه چیزى در مقابل مى گیرند و نه از آنها شفاعتى مى پذیرند.

87- سوره بقره: آیه 235. بدانید كه خدا مى داند آنچه را كه در درون شماست پس از او بر حذر باشید.

88- سوره حجرات: آیه 17. بدرستى كه گرامى ترین شما نزد خداوند با تقوى ترین شماست.

89- سوره طلاق: آیه 2 و 3. هر كس كه تقواى الهى پیشه كند خداوند براى او راه خروجى قرار داده و او را از جایى كه گمان نمى برد روزى خواهد داد.

90- سوره آل عمران: آیه 76. آرى، هر كس به عهد خود وفا كند و تقواى الهى پیشه خود بنماید خداوند تقوا پیشگان را دوست مى دارد.

91- سوره انعام: آیه 70. و رها كن كسانى را كه دین خود را مسخره و بازى و سرگرمى گرفتند و زندگانى دنیا آنها را فریفته ساخت.

92- سوره روم: آیه 8. با خود نمى اندیشند كه خداوند كه خلق نكرده است آسمان و زمین را و آنچه كه ین این دو است مگر به حق.

93- سوره روم: آیه 21. در این آیاتى است براى آن گروهى كه اهل تفكر باشند.

94- بحارالانوار، ج 69، ص 293، باب 37، روایت 23. یك ساعت اندیشه و تفكر از هفتاد سال عبادت برتر است.

95- سوره فصلت: آیه 53. ما به زودى آیات خود را در آفاق (هستى) و انفس (وجود) به آنان نشان مى دهیم تا براى آنها روشن شود كه خداوند حق است.

96- سوره فصلت: آیه 53. آیا كافى نیست كه خداى تو بر هر چیز: شهید و شاهد است.

97- سوره آل عمران: آیه 170. از من بترسید اگر اهل ایمان هستید.

98- سوره زمر: آیه 16. این همان است كه خداوند بندگان خود را با آن مى ترساند.

99- سوره زمر: آیه 22. پس واى بر انسانهایى كه قلب آنها سخت گشته و یاد خدا نمى كنند آنان در گمراهى آشكار بسر مى برند.

100- سوره اعراف: آیه 99. آیا از مكر الهى ایمن گشتند؟ از مكر الهى ایمن نمى گردد مگر زیانكاران.

101- سوره یونس: آیه 62. اولیاء الهى خوف و خزنى ندارند.

102- سوره فاطر: آیه 28. تنها عالمان از خداوند پروا دارند.

103- سوره بینه: آیه 8. بهشت مخصوص كسى است كه از خدا خشیت داشته باشد.

104- سوره یونس: آیه 62. خوف و اندوهى ندارند.

105- سوره رعد: آیه 21. از خداوند خشیت دارند و از عذابهاى ناگوار مى ترسند.

106- سوره اعراف: آیه 154. این هدایت و رحمت است براى كسانى كه رهبت از خدا دارند.

107- سوره انعام: آیه 82. براى آنان امنیت است و آنان هدایت یافته گانند.

108- سوره بقره: آیه 218. كسانى كه ایمان آوردند و كسانى كه هجرت و جهاد فى سبیل الله نمودند آنان امید به رحمت الهى دارند.

109- سوره فاطر: آیه 29. آنان تجارتى را مى طلبند كه پر سود است براى آنكه اجر آنها را بدهد و از فضل خود براى آنها بیافزاید.

110- سوره بقره: آیه 218. آنان امید به رحمت الهى دارند.

111- بحارالانوار، ج 70، ص 389، باب 59، روایت 56. (خطاب به حضرت موسى عليه‌السلام)

112- سوره یوسف: آیه 87. به درستى كه از رحمت الهى جز كافران، نا امید نیستند.

113- سوره زمر: آیه 53. از رحمت الهى ناامید نباشید.

114- سوره سجده: آیه 16. آنان خدایشان را هم از روى خوف و هم طمع مى خوانند.

115- اگر خوف و رجاى مومن را بسنجند یكسان خواهند بود.

116- سوره انفال: آیه 46. آیا از مكر الهى ایمن گردیدند؟ .

117- سوره یوسف: آیه 87. جز كافران كسى از رحمت الهى ناامید نخواهد بود.

118- سوره انفال: آیه 46. بردبارى داشته باشید.

119- سوره بقره: آیه 153. خداوند با صابران است.

120- سوره روم: آیه 7. ظاهرى از زندگى دنیا را مى بینند ولى از آخرت غافلند.

121- سوره زمر: آیه 10. به تحقیق كه بردباران اجر خود را بدون حساب دریافت مى كنند.

122- سوره بقره: آیه 156. بشارت بده صابران را، آنان كه وقتى كه مصیبتى به آنها مى رسد مى گویند، ما ملك خدا خداییم و به سوى خدا بر مى گردیم. صلوات و رحمت الهى بر آنان باد..

123- سوره آل عمران: آیه 145. ما شاكران را پاداش خواهیم داد.

124- سوره ابراهیم: آیه 7. اگر سپاسگزارى كنید هر آینه نعمتها را افزونى خواهم بخشید.

125- سوره ابراهیم: آیه 7. اگر كفران كنید عذاب من شدید است.

126- بحارالانوار، ج 97، ص 87، روایت 13. نمى توان ستایش بر تو را احصاء نمود. تو آنى كه خود ستایش از خود نمودى و فوق آنچه كه گویندگان مى گویند هستى. بخشى از فرمایشات حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مرحوم خواجه آن را با سخنى از خود تلفیق نموده است.

127- سوره كهف: آیه 28. با كسانى كه خداوند را بامدادان و شامگاهان مى خوانند و رضایت او را مى طلبند بردبار باش.

128- سوره حج: آیه 54. عالمان باید بدانند كه حق از جانب خداى تو است، پس ایمان بیاورند و دلهاى آنها خاضع گردد.

129- سوره بقره: آیه 165. برخى از مردم شركانى براى خدا گرفته و آنها را مانند خدا دوست دارند در حالى كه مومنان (عشق) نسبت به خداوند دارند.

130- این سخن بر اساس هیئت قدیم است كه معتقد به فلك بودند

131- سوره بقره: آیه 165. مومنان محبت بسیار شدیدى نسبت به خداوند دارند.

132- سوره هود: آیه 123. به سوى خداوند همه چیز برمى گردد.

133- سوره آل عمران: آیه 18. در حالى كه قائم به قسط و عدل است، جز او خدایى نیست و او عزیزى حكیم است.

134- سوره بقره: آیه 4. آنان به آخرت یقین دارند.

135- به هر كس كه یقین و بهره آن را داده باشند به كمى نماز و روزه اش نمى اندیشد.

136- سوره تكاثر: آیه 5. هر آینه اگر علم الیقین داشتید مى توانستید جهنم را ببینید و سپس آن را به صورت عین الیقین مشاهده كنید.

137- سوره واقعه: آیه 94. كشیده شدن به آتش جهنم این همان حق الیقین است.

138- سوره رعد: آیه 28. و آنان كه ایمان آورده و قلبهاى آنها به ذكر الهى اطمینان و آرامش یافته است آگاه باشید كه دلها به یاد خدا آرام مى گیرند.

139- سوره مائده: آیه 23. بر خدا توكل كنید اگر ایمان دارید.

140- سوره طلاق: آیه 3. هركس كه بر خدا توكل كند او را كفایت مى كند بدرستى كه خداوند كار را به پایان مى رساند.

141- اگر كسى انقطاع الى الله پیدا كند خداوند تمام نیازهاى زندگى او را تامین نموده و به او از راهى كه گمان ندارد روزى مى رساند.

142- بحارالانوار، ج 4، ص 197. نه جبر و نه تفویض است بلكه مسئله بین این دو است.

143- سوره زمر: آیه 36. آیا خداوند بنده اش را كفایت نمى كند.

144- سوره آل عمران: آیه 154. وقتى كه تصمیم گرفتى بر خدا توكل كن كه خداوند متوكلان را دوست دارد.

145- سوره حدید: آیه 23. تا بر آنچه كه از دستتان رفت تاسف نخورید و بر آنچه كه به دستتان مى رسد فرحناك و شادمان نشوید.

146- سوره مائده: آیه 119. خدا از آنان راضى و آنان از خدا راضى اند.

147- سوره توبه: آیه 72. و رضایت الهى از همه چیز برتر و والاتر است.

148- رضا باب اعظم الهى است.

149- بحارالانوار، ج 32، ص 238، باب 4، روایت 190. مومن به نور الهى مى نگرد.

150- سوره لقمان: آیه 17. این از كارهاى مهم است.

151- سوره نساء: آیه 65. نه به خدایت سوگند، اینان ایمان نمى آورند تا آنگاه كه در مشاجرات بین خود، تو را حاكم كرده و سپس هیچ گونه ناراحتى در درون خود نسبت به قضاوت تو احساس نمى كنند و تسلیم كامل فرمان تو هستند.

152- سوره نساء: آیه 65. در دلهایشان ناراحتى از آنچه بر آن حكم كردى نمى باشد.

153- همان؛ و تسلیم كامل تو خواهند بود.

154- سوره اسراء: آیه 22. همراه خداوند خداى دیگرى را قرار مده.

155- سوره نساء: آیه 171. به تحقیق خداوند خدایى یگانه است.

156- خداوند در اولوهیت شریكى ندارد و یكتاست.

157- خداوند در وجود شریكى ندارد و یكتاست.

158- سوره انعام: آیه 79. من به سوى خدایى كه خالق آسمان و زمین است رو مى كنم در حالى كه حنیف و مسلمانم و از مشركان نیستم.

159- سوره قصص: آیه 88. همراه خداوند خداى دیگرى را مخوان، جز خداوند، خدایى نیست.

160- سوره اسراء: آیه 39. قرار مده با خداوند، خدایى دیگر را.

161- بین من و تو انیت من به نبرد و نزاع با من پرداخته است. اى خدا به فضل خودت این انیت من را از میان بردار.

162- منم كه مى خواهم و آنچه را كه مى خواهم منم.

163- منزه هستم من، چقدر شاءن من والاست.

164- سوره غافر: آیه 16. ملك از آن كیست امروز؟ ، از آن خداى واحد قهار.

165- بحارالانوار، ج 91، ص 68، باب 3، روایت 2. وقتى كه بحث به خدا منتهى مى شود ساكت شوید.

166- سوره قصص: آیه 88. همه چیز هالك و فانى است جز وحه الهى.

167- سوره اعراف: آیه 29. چنانكه شما را ایجاد كرد همانگونه برخواهید گشت.

168- سوره الرحمن: آیه 29. هر چه كه بر روى زمین است نابود خواهد شد و وجه با جلالت و با كرامت پروردگار باقى خواهد ماند.

169- درود بر كسانى كه تابع هدایت شدند. منزه است خداى تو كه خدایى است برتر از آنچه كه او را توصیف مى كنند و درود بر پیامبران و حمد و ستایش مخصوص خداوند عالمیان است، و درود و سلام بر سرور ما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان پاك و پاكیزه اش كه از اصلاب پاك به ارحام پاكیزه منتقل شدند، و خداوند آنها را از پلیدى دور كرده و به طور كامل تطهیر نموده است.

فهرست مطالب

[پیشگفتار 2](#_Toc425853292)

[مقدمه ویراستار 4](#_Toc425853293)

[بخشى از نص مقدمه مرحوم خواجه 8](#_Toc425853294)

[لوازم سیر و سلوك 10](#_Toc425853295)

[باب اول: مبداء سیر و سلوك و تهیه مقدمات آن كه در ضمن شش فصل ارائه مى شود 12](#_Toc425853296)

[فصل اول: ایمان 12](#_Toc425853297)

[علامت و نشانه ایمان 12](#_Toc425853298)

[مراتب ایمان 13](#_Toc425853299)

[فصل دوم: ثبات 14](#_Toc425853300)

[فصل سوم: نیت 15](#_Toc425853301)

[فصل چهارم: صدق 16](#_Toc425853302)

[فصل پنجم: انابه 17](#_Toc425853303)

[فصل ششم: اخلاص 17](#_Toc425853304)

[انواع شرك 18](#_Toc425853305)

[باب دوم: درباره رفع موانع سیر و سلوك كه مشتمل بر شش فصل است 19](#_Toc425853306)

[فصل اول: توبه 19](#_Toc425853307)

[توبه عام 20](#_Toc425853308)

[كیفیت حصول توبه 21](#_Toc425853309)

[توبه نسبت به زمان گذشته 21](#_Toc425853310)

[توبه نسبت به زمان حال 22](#_Toc425853311)

[توبه نسبت به آینده 22](#_Toc425853312)

[توبه خاص و اخص 23](#_Toc425853313)

[فصل دوم: زهد 24](#_Toc425853314)

[حكایتى از یكى از زاهدان 25](#_Toc425853315)

[فصل سوم: فقر 25](#_Toc425853316)

[فصل چهارم: ریاضت 26](#_Toc425853317)

[هدف از ریاضت 27](#_Toc425853318)

[فصل پنجم: محاسبه و مراقبه 27](#_Toc425853319)

[فصل ششم: تقوا 29](#_Toc425853320)

[عناصر تشكیل دهنده تقوا 30](#_Toc425853321)

[باب سوم: درباره سیر و سلوك و طلب كمال و بیان حالات سالك كه در بردارنده شش فصل است 31](#_Toc425853322)

[فصل اول: خلوت 31](#_Toc425853323)

[موانع بسیار مهم سیر و سلوك 31](#_Toc425853324)

[فصل دوم: تفكر 33](#_Toc425853325)

[فصل سوم: خوف و حزن 35](#_Toc425853326)

[فرق خوف و خشیت و رهبت 36](#_Toc425853327)

[فصل چهارم: رجاء 37](#_Toc425853328)

[خوف و رجاء و جایگاه آنها در سیر و سلوك 38](#_Toc425853329)

[فصل پنجم: صبر 39](#_Toc425853330)

[اقسام صبر 39](#_Toc425853331)

[داستانى از صبر 40](#_Toc425853332)

[فصل ششم: شكر 41](#_Toc425853333)

[نكته 42](#_Toc425853334)

[باب چهارم: ذكر حالاتى كه براى سالك همزمان با سلوك تا رسیدن به مقصد حاصل مى گردد كه شامل بر شش فصل است 43](#_Toc425853335)

[فصل اول: اراده 43](#_Toc425853336)

[یك روایت جالب. 44](#_Toc425853337)

[فصل دوم: شوق 44](#_Toc425853338)

[فصل سوم: عشق (محبت) 45](#_Toc425853339)

[سخنى از حكیمان درباره عشق 46](#_Toc425853340)

[سخنى از اهل ذوق در باب عشق 47](#_Toc425853341)

[فصل چهارم: معرفت 47](#_Toc425853342)

[فصل پنجم: یقین 49](#_Toc425853343)

[مراتب یقین و مثال آن 50](#_Toc425853344)

[فصل ششم: سكون 50](#_Toc425853345)

[باب پنجم: حالاتى كه براى سالك پس از سلوك حاصل مى گردد مشتمل بر شش فصل است 52](#_Toc425853346)

[فصل اول: توكل 52](#_Toc425853347)

[فصل دوم: رضا 54](#_Toc425853348)

[گفتارى از بزرگان در باب رضا 55](#_Toc425853349)

[فصل سوم: تسلیم 56](#_Toc425853350)

[فصل چهارم: توحید 57](#_Toc425853351)

[فصل پنجم: اتحاد 57](#_Toc425853352)

[فصل ششم: وحدت 58](#_Toc425853353)

[باب ششم: فنا 60](#_Toc425853354)

[پی نوشت ها : 61](#_Toc425853355)

[فهرست مطالب 71](#_Toc425853356)